

Explaining the Key Components of Successful Industrial Policy

Authors:

Mohammad Kazempour Teymurlouei^{1*}, Saeed Zarandi², Reza Vaezi³, Vajhollah Ghorbanizadeh⁴

1. PhD student of Public Administration, Faculty of Management and Accounting, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. (Corresponding Author's Email: mkazempour4@gmail.com)

2. Assistant Prof. of Public Administration, Faculty of Management and Accounting, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

Email: saeed_zarandi@yahoo.com

3. Prof. of Public Administration, Faculty of Management and Accounting, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

Email: theory.management@yahoo.com

4. Prof. of Public Administration, Faculty of Management and Accounting, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

Email: vghorbanizadeh@gmail.com

Abstract

Background and Objective: Industrial policy is defined as the targeted and regulated intervention of the government to shape the structure of the sectoral economy towards activities with higher value added and to overcome market failures. In the context of the decline of the Washington Consensus and the resurgence of industrial policies in emerging economies, the fundamental question arises: what are the theoretical foundations and key components of a successful industrial policy? This research aims to explain the theoretical foundations and identify the key components of a successful industrial policy.

Research Methodology: This study was conducted using a descriptive-analytical approach through documentary study and analysis of relevant domestic and international scientific-research articles related to industrial policy.

Findings: Analysis of the findings indicates that a successful industrial policy is based on eight key components: alignment, structural transformation, constructive political economy, comparative advantage, infant industry, linkage effects, technological learning, and long-term financing.

Conclusion: The success of industrial policy depends on a systemic perspective and simultaneous attention to all identified components. These components interact dynamically with each other, and their effective implementation requires institutional capacity, a pragmatic approach, and constructive interaction between the government, private sector, and universities. Ultimately, industrial policy must be flexible and aligned with the specific conditions of each country.

Keywords: Industrial Policy, Components, Government Intervention.

Citation: Kazempour Teymurlouei, Mohammad; Zarandi, Saeed; Vaezi, Reza; Ghorbanizadeh, Vajhollah (2026), Explaining the Key Components of a Successful Industrial Policy. *Iranian Journal of Governance Public Policy*, 1(1), 1-24.

DOI: <https://doi.org/10.22103/jogapp.2025.26396.1003>

Publisher: Shahid Bahonar University of Kerman

دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره ۱، شماره ۱، بهار ۱۴۰۵

سایت مجله: jogappolicy.uk.ac.ir | شاپا الکترونیکی: 3115-946x

تاریخ پذیرش: ۱۴ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ دریافت: ۲۸ خرداد ۱۴۰۴

مقاله پژوهشی

تبیین مؤلفه‌های کلیدی خط‌مشی صنعتی موفق

نویسندگان:

- محمد کاظم‌پور تیمورلوئی^{۱*}، سعید زرنندی^۲، رضا واعظی^۳، وجه الله قربانی زاده^۴
۱. دانشجوی دکتری مدیریت دولتی، دانشکده مدیریت و حسابداری، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.
(ایمیل نویسنده مسئول: mkazempour4@gmail.com)
۲. استادیار مدیریت دولتی، دانشکده مدیریت و حسابداری، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.
ایمیل: saced_zarandi@yahoo.com
۳. استاد مدیریت دولتی، دانشکده مدیریت و حسابداری، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.
ایمیل: theory.management@yahoo.com
۴. استاد مدیریت دولتی، دانشکده مدیریت و حسابداری، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.
ایمیل: vghorbanizadeh@gmail.com

چکیده:

زمینه و هدف: خط‌مشی صنعتی به‌عنوان مداخله هدفمند و قاعده‌مند دولت برای شکل‌دهی به ساختار بخشی اقتصاد، به‌سوی فعالیت‌های با ارزش افزوده بالاتر و غلبه بر شکست‌های بازار تعریف می‌شود. در شرایط افول اجماع و اشنگتن و احیای مجدد خط‌مشی‌های صنعتی در اقتصادهای نوظهور، این پرسش اساسی مطرح می‌گردد که مبانی نظری و مؤلفه‌های کلیدی یک خط‌مشی صنعتی موفق کدام‌اند؟ پژوهش حاضر با هدف تبیین مبانی نظری و شناسایی مؤلفه‌های کلیدی خط‌مشی صنعتی موفق انجام شده است.

روش‌شناسی پژوهش: این پژوهش با رویکردی توصیفی-تحلیلی و از طریق مطالعه اسنادی و تحلیل مقالات علمی-پژوهشی داخلی و خارجی مرتبط با خط‌مشی صنعتی انجام شده است.

یافته‌ها: تحلیل یافته‌ها نشان می‌دهد که خط‌مشی صنعتی موفق بر هشت مؤلفه کلیدی هم‌ترازی، تحول ساختاری، اقتصاد سیاسی سازنده، مزیت نسبی، صنعت نوزاد، اثرات پیوندی، یادگیری فناورانه و تأمین مالی بلندمدت استوار است.

نتیجه‌گیری: موفقیت خط‌مشی صنعتی در گرو نگرش سیستمی و توجه هم‌زمان به تمامی مؤلفه‌های شناسایی شده است. این مؤلفه‌ها در تعامل پویا با یکدیگر قرار داشته و اجرای مؤثر آن‌ها مستلزم ظرفیت نهادی، رویکرد عمل‌گرا و تعامل سازنده بین دولت، بخش خصوصی و دانشگاه است. در نهایت، خط‌مشی صنعتی باید انعطاف‌پذیر بوده و با شرایط خاص هر کشور همسو شود.

کلمات کلیدی: خط‌مشی صنعتی، مؤلفه‌ها، مداخله دولت

استناد: کاظم‌پور تیمورلوئی، محمد؛ زرنندی، سعید؛ واعظی، رضا؛ قربانی زاده، وجه الله (۱۴۰۵)، تبیین مؤلفه‌های کلیدی خط‌مشی صنعتی موفق، حکمرانی و سیاست‌گذاری عمومی، ۱(۱)، ۱-۲۴.

DOI: <https://doi.org/10.22103/jogapp.2025.26396.1003>

ناشر: دانشگاه شهید باهنر کرمان

مقدمه

پس از تقریباً دو دهه پایبندی بین‌المللی به اجماع واشنگتن به‌عنوان پارادایم مسلط در تفکر توسعه و خط‌مشی‌گذاری، این اجماع از اواخر دهه ۱۹۹۰، هم از نظر فکری و هم از نظر سیاسی، رو به زوال بوده است و راه را برای چشم‌اندازی جهانی و ناهمگون‌تر از مدل‌های ملی هموار کرده است (ویلیامسون، ۱۹۹۳؛ گور، ۲۰۰۰؛ باب، ۲۰۱۳).^۱ در این زمینه، محققان تلاش کرده‌اند تا بفهمند این مدل‌های توسعه جایگزین، به‌ویژه مدل‌های اقتصادهای بزرگ در حال ظهور (مانند برزیل، چین و هند)، تا چه حد با اجماع واشنگتن متفاوت هستند و از چه راه‌هایی ساختارهای اقتصاد سیاسی جهانی را تغییر می‌دهند (ر.ج: وایلد، ۲۰۱۲؛ باب، ۲۰۱۳؛ بان، ۲۰۱۳؛ بان و بلیت، ۲۰۱۳؛ گالاگر، ۲۰۱۶).^۲

در عین حال، تغییری در بحث استفاده از خط‌مشی صنعتی توسط دولت‌های ملی برای ارتقای توسعه اقتصادی ایجاد شده است. این امر نه تنها در احیای خط‌مشی صنعتی توسط سیاست‌گذاران، بلکه در تجدید علاقه دانشگاهی به این موضوع نیز مشهود است (لوریدسن، ۲۰۱۰؛ وارویک، ۲۰۱۳؛ چانگ و آندرنونی، ۲۰۱۶).^۳ علیرغم بحث‌ها و مناقشات بر سر حوزه مناسب، ابزارها و شرایط اثربخشی خط‌مشی صنعتی، اجماع گسترده‌ای در میان اقتصاددانان بر سر مبانی نظری آن وجود دارد. خط‌مشی صنعتی به دنبال شکل دادن به ساختار بخشی اقتصاد است. این امر تا حدی به این دلیل است که ساختار بخشی‌ای که از نیروهای بازار به‌تنهایی پدید می‌آید، ممکن است آن چیزی نباشد که رفاه اجتماعی را به حداکثر می‌رساند. در محافل دانشگاهی، اساساً نوعی اجماع نظر شکل گرفته است. اکثر صاحب‌نظران موافق‌اند که شکست بازار، مبنای نظری اولیه برای مداخله سیاست‌های صنعتی در اقتصاد است (جیانگ، ۱۹۹۶؛ لین، ۲۰۱۲).^۴ شکست بازار عمدتاً به‌صورت عوامل خارجی، صرفه‌جویی در مقیاس و رقابت ناقص بروز می‌یابد. ناکافی بودن بازار بدان معناست که بازار در مرحله خاصی از توسعه، ناقص بوده و دارای بسیاری از نقص‌ها و اصطکاک‌هاست (پک و سگی، ۲۰۰۶).^۵

از پایان جنگ جهانی دوم، راهبردهای زیادی برای ارتقای صنعتی‌شدن ارائه شده است، اما تنها تعداد کمی از آن‌ها به‌عنوان نمونه‌های موفقِ غیرقابل‌انکار شناخته می‌شوند. بحث و جدل زیادی درباره نقش مداخله دولت وجود دارد. اقتصاددانان نئوکلاسیک استدلال می‌کنند که خط‌مشی صنعتی در همه‌جا اعمال شده و در بیشتر موارد نتایج منفی به همراه داشته است (پینه‌ایرو و همکاران، ۲۰۰۶).^۶ در مقابل، اقتصاددانان ساختارگرای توسعه، نمونه‌های موفق را تحلیل می‌کنند و استدلال می‌کنند که هدایت دولتی و سیاست‌های صنعتی، بخش کلیدی این فرآیند هستند (جانسون، ۱۹۸۲؛ چانگ، ۲۰۰۶). با توجه به اینکه یافتن شواهد غیرقابل‌انکار تقریباً ناممکن است، شکاکان (بدبینان) استدلال می‌کنند که این واقعیت که کشورهای موفق خط‌مشی صنعتی‌گزینه‌ی را اتخاذ کرده‌اند، دلیلی بر کارآمد بودن آن نیست. در

¹ Williamson, Gore, Bob

² Wilde, Bob, Ban, Ban and Blythe, Gallagher

³ Lauridsen, Wade, Gereffi and Sturgeon, Warwick, Chang and Andreoni, Weiss, Stiglitz

⁴ Jiang, Lin, Andreoni and Scazzieri, Stiglitz

⁵ Pack & Saggi.

⁶ Pinheiro et al.

⁷ Johnson

مقابل، حامیان بر این باورند که اگر خط‌مشی صنعتی به‌خوبی اجرا شود، کارآمد خواهد بود و نباید صرفاً به دلیل استدلال‌های نظریه نئوکلاسیک از آن اجتناب کرد (شاپیرو، ۲۰۰۷).^۸

با نگاهی به پیشینه کلاسیک توسعه صنعتی، متوجه می‌شویم که توسعه صنعتی کشورهای پیشرفته به حمایت فعال دولت بازمی‌گردد. این کشورها خط‌مشی‌های متنوعی برای توسعه صنعتی خود طراحی و پیاده‌سازی کرده و با ارزیابی و یادگیری خط‌مشی، به‌صورت تدریجی مسیر توسعه صنعتی خود را هموار و ممکن ساخته‌اند. در راستای این خط‌مشی‌ها، نهادهای قدرتمندی برای پیاده‌سازی هر دسته از سیاست‌ها و همچنین نهادهای مرکزی برای هدایت و نظارت بر کل فرآیند توسعه صنعتی ایجاد کرده‌اند. مسئله‌ای که امروزه اکثر دولت‌ها با آن مواجه‌اند، این نیست که آیا باید یک خط‌مشی صنعتی داشته باشند یا خیر، بلکه این است که چگونه یک خط‌مشی صنعتی را به بهترین شکل طراحی و اجرا کنند.

از آنجا که موضوع تدوین و عوامل مؤثر بر تدوین و اجرای خط‌مشی‌های صنعتی، موضوعی مهم و اساسی در نظام خط‌مشی‌گذاری کشور است، ضرورت انجام پژوهش درباره خط‌مشی صنعتی و مؤلفه‌های اصلی آن بیش از پیش احساس می‌شود. در این پژوهش، مؤلفه‌های اثرگذار بر خط‌مشی صنعتی بررسی می‌شود. این پژوهش در پی پاسخ به این پرسش است: مهم‌ترین مؤلفه‌های اصلی خط‌مشی صنعتی کدام‌اند؟

۱- مبانی نظری و پیشینه پژوهش

خط‌مشی صنعتی در ادبیات اقتصادی، همانند مباحث سیاسی، همواره بحث‌برانگیز بوده است (چانگ، ۱۹۹۴). خط‌مشی صنعتی، هم در عمل و هم در نظریه، سابقه‌ای طولانی دارد. این موضوع پس از پایان جنگ جهانی دوم به کانون اصلی تحقیقات توسعه و تحلیل سیاست تبدیل شد؛ اگرچه معنا، دامنه و ابزارهای آن به‌طور قابل‌توجهی متفاوت بوده و موضوع نقد و بحث مداوم، به‌ویژه در طول دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، بوده است. از آنجا که علم اقتصاد در معرض سبک‌های فکری روز و گرایش‌های زودگذر قرار دارد، جایگاه خط‌مشی صنعتی نیز در نوسان بوده است. مروری گذرا بر تاریخچه خط‌مشی صنعتی نشان می‌دهد که این سیاست‌ها هیچ‌گاه از بین نرفته‌اند، بلکه تحت نام‌ها و اشکال مختلف تداوم یافته‌اند. حتی با وجود جریان‌های ایدئولوژیک قوی در مخالفت با آن، این سیاست‌ها در هر دو دسته کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه اجرا شده‌اند. بهترین عملکرد اقتصادی توسط کشورهایی به دست آمده است که «بسته‌های سیاستی نامتعارف» را اجرا کرده‌اند. در مقابل، کشورهای دارای سیاست‌های متعارف (افقی) با صنعت‌زدایی و تلاطم‌های اقتصاد کلان مواجه شده‌اند (نوبلر و همکاران، ۲۰۱۴).^۹

مفهوم سیاست اقتصادی به آن دسته از اقدامات ناشی از راهبردهای عمومی اجراشده توسط دولت، در تعقیب اهداف معین، اشاره دارد (چانگ، ۱۹۹۴). خط‌مشی صنعتی در تصمیم‌گیری‌های سیاست عمومی نقش ایفا می‌کند و بر رفتار کارگزاران و در نتیجه بر پویایی «اقتصاد واقعی» تأثیر می‌گذارد، حتی زمانی که صراحتاً به‌عنوان «خط‌مشی صنعتی» شناخته نشده باشد. جدول ۱ تعاریف سیاست‌های صنعتی را توسط دانشمندان در زمان‌های مختلف فهرست می‌کند. سه عنصر اساسی برای تعریف خط‌مشی صنعتی وجود دارد که آن را از سایر خط‌مشی‌های اقتصادی متمایز می‌کند.

^۸ Shapiro

^۹ Nubler & et al.

نخست، خط‌مشی صنعتی صنایع خاصی را هدف قرار می‌دهد و بنابراین گزینشی است. دوم، علیرغم ماهیت گزینشی آن، هدف نهایی خط‌مشی صنعتی، سود رساندن به خود آن بخش‌ها نیست، بلکه اقتصاد به‌عنوان یک کل است (چانگ، ۱۹۹۶). بنابراین، گزینش‌پذیری بر این اساس توجیه می‌شود که بخش‌های منتخب، پتانسیل بیشتری برای ایجاد توسعه اقتصادی دارند؛ زیرا موقعیت بهتری برای القای دستاوردهای بهره‌وری، ایجاد و گسترش پیشرفت فنی در سراسر اقتصاد، یا تولید کالاهایی با کاهش درآمدی - تقاضا بیشتری هستند (کوتینیو و همکاران، ۲۰۱۲؛ اوکامپو، ۲۰۱۴).^{۱۰} در نهایت، برای دستیابی به هدف نهایی خود، خط‌مشی صنعتی ممکن است سه هدف متفاوت، اما مرتبط با یکدیگر، داشته باشد: (۱) تقویت توسعه بخش‌های جدید و در نتیجه تغییر ترکیب بخشی اقتصاد - «تنوع صنعتی»؛ (۲) تسهیل پذیرش و تسلط بر فناوری‌های پیچیده‌تر توسط شرکت‌های داخلی و در نتیجه فراهم ساختن امکان ارتقای زنجیره ارزش در بخش‌های خاص و کسب سهم بیشتری از ارزش افزوده - «ارتقای صنعتی»؛ و (۳) ایجاد و تقویت شبکه‌های پیوندی، هم‌افزایی‌ها و مکمل‌ها میان بخش‌ها و شرکت‌های مختلف - «تعمیق صنعتی» (لوریدسن، ۲۰۱۰).

دانشمندان کشورهای مختلف، خط‌مشی صنعتی را در مراحل گوناگون توسعه، به‌صورت متفاوت تعریف کرده‌اند. یکی از ویژگی‌های کلیدی خط‌مشی صنعتی این است که به‌طور مستمر با تغییرات محیط بین‌المللی و داخلی، از جمله محدودیت‌های ایجادشده توسط نهادهای حاکم بین‌المللی مانند سازمان تجارت جهانی، سازگار می‌شود. در ادبیات سیاست‌گذاری استدلال شده است که بسیاری از ابزارهای خط‌مشی صنعتی در دسترس کشورهای دیروود قرار دارند؛ کشورهایی که مایل به دنبال کردن برنامه صنعتی شدن هستند (کمیسیون اقتصادی سازمان ملل متحد برای آفریقا، ۲۰۱۶).^{۱۱}

جدول ۱. تعاریف خط‌مشی صنعتی توسط محققان کشورهای مختلف (منبع: خودساخته با اقتباس از آیگینگر^{۱۲}، ۲۰۰۷؛

وایت^{۱۳}، ۲۰۰۸)

تعریف	محقق / سال
خط‌مشی صنعتی را به‌عنوان مجموعه اقدامات دولتی برای حمایت از صنایعی که دارای پتانسیل صادرات عمده، ظرفیت اشتغال‌زایی و نیز پتانسیل حمایت مستقیم از تولید زیرساخت‌ها هستند، تعریف می‌کند.	رایش (۱۹۸۲) ^{۱۴}
تمام سیاست‌های طراحی‌شده برای حمایت از صنعت، از جمله انگیزه‌های مالی و پولی برای سرمایه‌گذاری، سرمایه‌گذاری عمومی مستقیم، برنامه‌های تدارکات عمومی، مشوق‌های سرمایه‌گذاری در تحقیق و توسعه، برنامه‌های عمده برای ایجاد «قهرمانان ملی» در بخش‌های استراتژیک و سیاست‌های حمایت از شرکت‌های کوچک و متوسط را در بر می‌گیرد.	پیندر (۱۹۸۲) ^{۱۵}
«فعالیت‌های دولتی که هدف آن‌ها حمایت از توسعه صنایع خاص در اقتصاد ملی برای حفظ رقابت‌پذیری بین‌المللی است.»	جانسون ^{۱۶} (۱۹۸۴)

¹⁰ Reinert, Cimoli, Dosi and Stiglitz, Coutinho, Ocampo

¹¹ United Nations Economic Commission for Africa(UNECA)

¹² Aiginger

¹³ White

¹⁴ Reich

¹⁵ Pinder

¹⁶ Johnson

خط‌مشی صنعتی، فرضیاتی درباره روند و اهداف تغییرات ساختار صنعتی در یک دوره زمانی مشخص است. در عین حال، این خط‌مشی جایگاه و نقش بخش‌های مختلف صنعتی را در توسعه اجتماعی و اقتصادی تعیین می‌کند و خط‌مشی‌ها و اقداماتی را برای تحقق این فرضیات پیشنهاد می‌دهد.	ژو ^{۱۷} (۱۹۸۷)
خط‌مشی صنعتی مجموعه‌ای از قوانین و ترتیباتی است که تأثیر عمده‌ای بر توسعه صنعتی دارد.	ژو ^{۱۸} (۱۹۹۱)
مهم‌ترین و اساسی‌ترین ویژگی خط‌مشی صنعتی، مجموعه خط‌مشی‌های مختلفی است که توسط دولت در پاسخ به فعالیت‌های اقتصادی صنعت تدوین و اجرا می‌شود. دولت مرکزی موضوع خط‌مشی‌گذاری است و فعالیت اقتصادی صنعت (به‌ویژه بخش تولید) موضوع یا هدف خط‌مشی محسوب می‌شود. همچنین، فعالیت اقتصادی‌ای که صنایع خاصی را تغییر می‌دهد یا بر آن تأثیر می‌گذارد، هدف خط‌مشی‌گذاری است.	لیو ^{۱۹} (۲۰۰۲)
خط‌مشی صنعتی، مجموع خط‌مشی‌ها و اقداماتی است که یک دولت برای مدیریت و تنظیم فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی، به‌منظور دستیابی به اهداف اقتصادی و اجتماعی خاص، اتخاذ می‌کند. ماهیت آن مداخله دولت در فعالیت‌های صنعتی است؛ یعنی دولت مجموعه‌ای از سیاست‌ها و اقداماتی را اتخاذ می‌کند که بر صنایع یا بنگاه‌های خاص اعمال می‌شود تا بر تخصیص منابع اجتماعی در درون صنعت و بین صنایع تأثیر بگذارد و تخصیص منابع را به سمتی هدایت کند که از طریق مکانیسم‌های مختلف بازار شکل می‌گیرد.	ژو ^{۲۰} (۲۰۱۶)
خط‌مشی صنعتی، مجموع سیاست‌هایی است که از سوی دولت یا حکومت اتخاذ می‌شود. با در نظر گرفتن کل صنعت به‌عنوان هدف مستقیم، این سیاست‌ها کل صنعت را حمایت، تنظیم و تقویت می‌کنند تا به هدف اقتصادی یا اجتماعی خاصی دست یابند. این امر زمانی رخ می‌دهد که دولت به‌طور فعال یا غیرفعال در تولید، عملیات و تجارت یک صنعت یا شرکت دخالت کرده و به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در شکل‌گیری بازار و مکانیسم‌های بازار کالاها، خدمات، امور مالی و سایر حوزه‌ها مداخله کند.	شیموکوبه و گوان ^{۲۱} (۱۹۸۲)
خط‌مشی صنعتی به سیاستی اشاره دارد که توسط دولت برای تغییر تخصیص منابع بین صنایع و فعالیت‌های تجاری خاص شرکت‌های خصوصی در صنایع مختلف اتخاذ می‌شود.	ریوتارو ^{۲۲} (۱۹۸۶)
خط‌مشی صنعتی به سیاست‌ها و اقداماتی برای تشویق و ترویج توسعه صنایع هدف از طریق حمایت تجاری، معافیت‌های مالیاتی و اعتبارات دولتی اطلاق می‌شود.	هاتا ^{۲۳} (۲۰۱۷)
«هر نوع مداخله یا سیاست دولتی که در پی بهبود محیط کسب‌وکار یا تغییر ساختار فعالیت‌های اقتصادی به سمت بخش‌ها، فناوری‌ها یا وظایفی است که انتظار می‌رود چشم‌اندازهای بهتری برای رشد اقتصادی یا رفاه اجتماعی فراهم کنند؛ امری که در غیاب چنین مداخلاتی رخ نمی‌دهد.»	وارویک ^{۲۴} (۲۰۱۳)
خط‌مشی صنعتی به مداخله‌گزینشی دولت اطلاق می‌شود که تلاش می‌کند ساختار تولید بخش صنعتی را به‌منظور دستیابی به رشد اقتصادی تغییر دهد.	پک و ساگی ^{۲۵} (۲۰۰۶)
«اگرچه که شامل مجموعه‌ای از اقدامات و ابزارهای ضمنی یا صریح سیاستی است که به‌طور انتخابی بر بخش‌های صنعتی خاص و فعالیت‌های جدید متمرکز شده‌اند.»	اوکوبای ^{۲۶} (۲۰۱۵)

17 Zhou

18 Zhou

19 Liu

20 Zhu

21 Shimokobe and Guan

22 Ryutaro

23 Hatta

24 Warwick

25 Pack and Saggi

26 Oqubay

استیگلitz و لین ^{۲۷} (۱۳۹۹)	خط‌مشی صنعتی به مداخله هدفمند دولت در بخش‌ها برای تحریک تحول ساختاری و استقرار فعالیت‌های با ارزش افزوده بالا اطلاق می‌شود.
چانگ ^{۲۸} (۱۹۹۴)	خط‌مشی صنعتی را به‌عنوان اقدامات دولتی برای حمایت از تولید و ظرفیت‌های فناورانه در صنایع استراتژیک برای توسعه ملی توصیف می‌کند.
جوهاز و همکاران ^{۲۹} (۲۰۲۴)	سیاست‌های صنعتی را آن دسته از سیاست‌های دولتی تعریف می‌کنند که صراحتاً تغییر ساختار فعالیت اقتصادی را به‌منظور دستیابی به برخی اهداف عمومی دنبال می‌کنند. هدف معمولاً تحریک نوآوری، بهره‌وری و رشد اقتصادی است، اما می‌تواند شامل ترویج گذار به اقتصاد سبز، ایجاد مشاغل مناسب، حمایت از مناطق عقب‌مانده، توسعه صادرات یا جایگزینی واردات نیز باشد.
تعریف نویسندگان	خط‌مشی صنعتی، هنر تبدیل محدودیت‌ها به فرصت‌ها از طریق هدایت هوشمندانه منابع، اطلاعات و هماهنگی است. بدین‌صورت که دولت با انتخابی راهبردی و مداخله‌ای هدفمند، منابع، اطلاعات و هماهنگی را به سمت تغییر ساختار تولید هدایت می‌کند تا فعالیت‌هایی با پتانسیل رشد بالاتر و پیچیدگی فناورانه بیشتر نسبت به مسیر خودکار بازار را تقویت کند.

کمسیون اقتصادی و اجتماعی آسیا و اقیانوسیه^{۳۰} (۲۰۲۰) چهار نوع متعارف خط‌مشی صنعتی را ارائه می‌کند که عبارت‌اند از: (۱) خط‌مشی صنعتی افقی، (۲) خط‌مشی صنعتی خاص بخش، (۳) خط‌مشی صنعتی ماتریسی و (۴) سیاست خوشه صنعتی^{۳۱}.

رویکرد خط‌مشی صنعتی افقی، یا غیرمتمایز، یک رویکرد سیاستی گسترده است که در آن دولت به‌طور غیرمتمایز حمایت عمومی را در سراسر اقتصاد ارائه می‌دهد. این نوع سیاست بر ایجاد شرایط عمومی مساعد برای رشد و کارایی صنعتی تأکید دارد و شامل اقداماتی مانند حذف موانع اداری، تقویت حاکمیت قانون و حکمرانی خوب است (وارویک، ۲۰۱۳). هدف این سیاست، جذب سرمایه‌گذاری و تسهیل تکامل سالم بازیگران بازار است. همچنین، خط‌مشی افقی می‌تواند مزایای جانبی در زمینه‌های فرعی، مانند ویژگی‌های نیروی کار و تحقیق و توسعه، ایجاد کند. به‌طور کلی، این سیاست شامل توسعه زیرساخت‌ها، اعطای یارانه‌ها، آموزش نیروی کار و حمایت از حقوق مالکیت معنوی است. اگرچه این رویکرد به‌صورت بی‌طرف طراحی می‌شود، در عمل اثرات متفاوتی بر بخش‌های مختلف اقتصادی دارد. با این حال، در عمل، خط‌مشی صنعتی به‌ندرت صرفاً افقی است.

خط‌مشی صنعتی انتخابی به هدف‌گذاری بخش‌های خاص و تنظیم مقررات و مداخلات برای افزایش بهره‌وری و ظرفیت‌سازی می‌پردازد. این نوع خط‌مشی بر بخش‌های خاصی که نیاز به حمایت دارند تمرکز می‌کند. در بسیاری از کشورها، مقررات خاص بخشی برای برآورده کردن نیازهای هر بخش ایجاد می‌شود. به‌عنوان مثال، محصولات کشاورزی، خودرو و دارو تحت پوشش مقررات خاص بخشی قرار می‌گیرند تا به نیازهای ویژه آن‌ها پاسخ داده شود. این رویکرد به‌ویژه برای بخش‌هایی که به نظر می‌رسد عقب‌مانده‌اند یا دارای ظرفیت‌های بکر (صنایع استراتژیک و سرمایه‌بر، مانند صنایع نساجی و برق) هستند، بسیار مؤثر است. اکثر اقتصادها نیاز به سفارشی‌سازی خط‌مشی صنعتی

²⁷ Stiglitz & Lin

²⁸ chang

²⁹ Juhász & et al.

³⁰ The Economic and Social Commission for Asia and the Pacific (ESCAP)

³¹ (i) horizontal industrial policy; (ii) sector-specific industrial policy; (iii) matrix industrial policy; and (iv) industrial cluster policy

برای بخش‌های خاص سرمایه‌بر، راهبردی حساس یا خدمات عمومی، مانند برق، معدن، داروسازی، خودرو و تولید را شناسایی کرده‌اند (چانگ، ۲۰۰۶؛ وارویک، ۲۰۱۳). اقدامات خط‌مشی صنعتی انتخابی شامل یارانه‌های صادراتی یا تعرفه‌های وارداتی است که در آن نرخ‌های متفاوت بر اساس سطح بهره‌وری، کمک‌های مالی موقت و انحراف اعتبار به بخش‌های خاص ارائه می‌شود. شکل دیگر سیاست‌گزینی، انتخاب قهرمانان ملی یا توسعه بنگاه‌های بزرگ داخلی با هدف حذف رقابت خارجی است. رویکرد قهرمان ملی موفق را می‌توان با رفتار ترجیحی شرکت‌های بزرگ، مانند سامسونگ و هیوندای در جمهوری کره، به بهترین شکل نشان داد (لین و چانگ، ۲۰۰۹). نرخ‌های ترجیحی ارز برای واردات مواد اولیه صنعتی، سوخت و کالاهای واسطه‌ای و نیز وام‌های نرم از سوی بانک‌های توسعه‌ای تحت کنترل دولت برای صنایع مورد حمایت، از جمله ترجیحاتی هستند که کشورهای آمریکای لاتین برای شرکت‌های داخلی و خارجی واردکننده کالاهای سرمایه‌ای صنایع جدید اتخاذ کرده‌اند.

خط‌مشی صنعتی ماتریسی یک چارچوب خط‌مشی ترکیبی میان خط‌مشی صنعتی افقی و انتخابی است. این رویکرد توسط تعدادی از کشورها پیشنهاد شده و بر هماهنگی و نظارت بر ابتکارات میان سیاست‌های متمرکز و سیاست‌های خاص بخشی تمرکز دارد. همان‌طور که سیاست‌های صنعتی دولت‌ها بیش از پیش بر تشویق نوآوری، تحریک تجارت فرامرزی و آماده‌سازی چارچوب‌های قانونی برای دوران جهانی‌شدن تکیه می‌کردند، توصیف خط‌مشی صنعتی به‌عنوان یک سیاست صرفاً افقی یا بخشی منفرد دشوارتر شد. این نوع سیاست چندوجهی را «رویکرد ماتریسی» نامیده‌اند (آیگینگر و سیبر، ۲۰۰۶)^{۳۲}. رویکرد ماتریسی بر این درک استوار است که اگرچه حوزه‌های اختیارات^{۳۳} (اختیار قانونی) باید رویکردی افقی برای سیاست‌های صنعتی ارتقا‌دهنده رقابت‌پذیری حفظ کنند، اقدامات خط‌مشی خاص برای پاسخ به نیازهای بخش‌های خاص نیز باید اجرا شوند. رویکرد ماتریسی از یک ماتریس نمایه‌سازی شده بر اساس ابزارها و بخش‌ها استفاده می‌کند. بنابراین، تأثیر و ارتباط هر ابزار در هر بخش را می‌توان در این ماتریس قرار داد تا عملکرد خط‌مشی بهتر درک شود (آیگینگر، ۲۰۰۷). این رویکرد با ایجاد خوشه‌های صنعتی، به تقویت همکاری میان شرکت‌ها، تسهیل انتقال دانش و فناوری و کاهش هزینه‌های تولید می‌پردازد. موفقیت این سیاست مستلزم ترکیب مناسب مداخله دولت و نیروهای بازار است و معمولاً در بلندمدت به نتایج مطلوب می‌انجامد. بنابراین، خط‌مشی‌ها باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که توسعه خوشه‌ها را تسهیل کنند، نه اینکه صرفاً به راه‌اندازی آن‌ها بپردازند (وارویک، ۲۰۱۳).

تمایل شرکت‌ها و نهادهای مرتبط به فعالیت در مجاورت جغرافیایی «خوشه‌بندی» نامیده می‌شود (پورتر، ۲۰۰۰)^{۳۴}. چنین مجموعه‌ای از شرکت‌ها یا صنایع مرتبط، در مقایسه با واحدهای مستقل، از مزیت رقابتی و مزایای قابل توجهی برخوردار است. بنابراین، خط‌مشی صنعتی خوشه‌ای بر توسعه تمرکز جغرافیایی شرکت‌ها و صنایع مرتبط متمرکز است. شرکت‌های مستقر در یک خوشه ممکن است از نزدیکی به تأمین‌کنندگان، توزیع‌کنندگان و مشتریان تخصصی، دسترسی به نیروی کار ماهر و انتقال آسان و سریع دانش، مزیت‌های رقابتی کسب کنند. به‌ویژه در مورد شرکت‌های

³² Aiginger and Sieber

³³ jurisdictions

³⁴ Porter

کوچک و متوسط^{۳۵}، خوشه‌ها فرصت‌هایی برای غلبه بر موانع مرتبط با اندازه، هزینه‌های حمل‌ونقل و دسترسی به اطلاعات و فناوری فراهم می‌کنند (بابتیستا و سوان، ۱۹۹۸؛ الیسون و همکاران، ۲۰۱۰)^{۳۶}. به دلیل اثرات جانبی خوشه‌بندی، ارائه سیاست‌هایی برای ایجاد انگیزه در شکل‌گیری خوشه‌ها یا، در برخی موارد، مناطق صنعتی یا مناطق ویژه اقتصادی، اهمیت دارد. با این حال، مهم است که توجه داشته باشیم که «رویکرد صرفاً از بالا به پایین برای ایجاد خوشه باید با احتیاط اعمال شود»، زیرا «تشکیل خوشه‌ها زمان‌بر است و به اکوسیستمی مبتنی بر نیروهای بازار نیاز دارد» (زنگ، ۲۰۱۱)^{۳۷} در واقع، نیروهای بازار معمولاً بهترین کاتالیزور برای شکل‌گیری یک خوشه صنعتی هستند. سپس سیاست‌ها و حمایت‌های دولتی برای تسهیل توسعه خوشه‌ها، و نه صرفاً راه‌اندازی آن‌ها، به بهترین شکل قابل اجرا خواهند بود (وارویک، ۲۰۱۳). به‌طور خلاصه، عناصر کلیدی خط‌مشی صنعتی را می‌توان طبقه‌بندی کرد که شامل:

جدول ۲. عناصر کلیدی خط‌مشی صنعتی (منبع: اقتباس از پرز و پرمی^{۳۸}، ۲۰۰۹ همراه با اضافات)

محدوده زمانی	جهت‌گیری	مسئولیت نهادی	ابزار	اهداف	اولویت‌ها
کوتاه‌مدت یا بلندمدت (اهداف راهبردی): برخوردار از اهداف راهبردی یا فاقد اهداف راهبردی	افقی یا کارکردی عمودی یا گزینشی مرزی (مرز بین‌المللی)	وزارتخانه‌ها یا سازمان‌های موقت مسئول هماهنگی و اجرای هر خط اقدام. نهاد مسئول اجرا، بودجه و منابع مالی را مدیریت می‌کند.	مکانیسم‌های اجرای خط‌مشی مکانیسم‌هایی که شرایط را برای دستیابی به اهداف خاص ایجاد می‌کند. باید بین اهداف و ابزار انتخاب‌شده مطابقت وجود داشته باشد.	شناسایی آنچه خط‌مشی عمومی امیدوار است به آن دست یابد. هر خط‌مشی دارای اهداف کلی (که دستیابی به آن تا حدی به اقدامات اجرایشده بستگی دارد) و اهداف خاص (نتایج حاصل از اقدامات اتخاذ شده) دارد.	تابعی از اهداف و مقاصد کلی استراتژی توسعه دولت است. از طریق ایجاد اجماع ایجاد می‌شود.

۲- روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش از نظر هدف، کاربردی و از نظر ماهیت و روش اجرا، توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر مطالعه اسنادی است. روش گردآوری داده‌ها، مطالعه کتابخانه‌ای و اسنادی بوده و جامعه آماری آن را کلیه مقالات و متون علمی معتبر (داخلی و خارجی) در حوزه خط‌مشی صنعتی تشکیل می‌دهد. فرایند اجرای پژوهش در پنج مرحله زیر صورت پذیرفته است:

³⁵ SMEs

³⁶ Baptista and Swann; Ellison et al.

³⁷ Zeng

³⁸ Peres & Primi

مرحله اول: جست و جو و گردآوری منابع اولیه

در این مرحله، با استفاده از کلیدواژه‌های اصلی از قبیل «خط‌مشی صنعتی»، «سیاست صنعتی»، «Industrial Policy» و «مؤلفه‌های خط‌مشی صنعتی»، در پایگاه‌های اطلاعاتی معتبر داخلی (مانند نورمگز، مگایران، SID و Civilica) و پایگاه‌های بین‌المللی (مانند ScienceDirect، JSTOR، Springer و Google Scholar) جست‌وجو به عمل آمد. معیار ورود و خروج منابع، ارتباط مستقیم محتوایی با موضوع پژوهش بود. منابع با هدف شناسایی مؤلفه‌های خط‌مشی صنعتی موفق انتخاب شدند و مقالات یا اسنادی که فاقد مرجعیت علمی کافی بودند، از مجموعه نهایی حذف شدند.

مرحله دوم: غربالگری و انتخاب نهایی منابع

پس از گردآوری اولیه، منابع یافت‌شده بر اساس چکیده و سپس متن کامل مطالعه شدند. در این فرایند، مقالات و کتاب‌هایی که به تبیین نظریه‌ها، مؤلفه‌ها، چارچوب‌ها و تجارب موفق در حوزه خط‌مشی صنعتی می‌پرداختند، برای تحلیل نهایی انتخاب شدند.

مرحله سوم: استخراج و دسته‌بندی داده‌ها

داده‌های مرتبط از منابع منتخب استخراج شدند. این داده‌ها در دو دسته اصلی طبقه‌بندی شدند:

۱. مبانی نظری خط‌مشی صنعتی

۲. مؤلفه‌های کلیدی یک خط‌مشی صنعتی موفق

مرحله چهارم: تحلیل محتوا

در این مرحله، با استفاده از روش تحلیل محتوای کیفی، داده‌های دسته‌بندی‌شده به‌دقت مورد بررسی و تحلیل قرار گرفتند. مفاهیم، روابط میان مؤلفه‌ها و الگوهای موجود در ادبیات موضوع شناسایی و استنباط شدند و محورهای مفهومی اصلی از میان آن‌ها استخراج شدند.

مرحله پنجم: ترکیب و نتیجه‌گیری نهایی

در نهایت، یافته‌های حاصل از مرحله تحلیل، ترکیب و یکپارچه شدند تا بتوان به پرسش اصلی پژوهش پاسخ داد و فهرست نهایی مؤلفه‌های کلیدی خط‌مشی صنعتی موفق و روابط میان آن‌ها ارائه شود.

۳- یافته‌های پژوهش

با بررسی و تحلیل محتوای مقالات و همچنین نظرات دانشمندان، مؤلفه‌های خط‌مشی صنعتی موفق به شرح زیر شناسایی شدند که در هنگام طراحی خط‌مشی صنعتی باید مدنظر قرار گیرند.

- **همترازی:** همترازی به تلاش کشورهای در حال توسعه و اقتصادهای نوظهور برای کاهش فاصله فناورانه و اقتصادی با کشورهای پیشرفته از طریق یادگیری و انتقال فناوری اشاره دارد. «همترازی» مشتمل بر دو فرایند مجزا اما مرتبط است: نخست، تقویت توانمندی‌های نهادی و فناورانه و دوم، انباشت ظرفیت‌های مولد از طریق سرمایه‌گذاری پایدار. موفقیت در هر دو بُعد نیازمند اتخاذ سیاست‌های فعالی است که مشوق‌ها، جهت‌گیری‌ها و هماهنگی‌های لازم را فراهم کنند. تاریخ نشان می‌دهد که در «همترازی»، دولت نقش فعالی در بازسازی، پرورش شرکت‌ها، تشویق ارتقای فناورانه، پشتیبانی از فرایندهای یادگیری و انباشت توانمندی‌ها، رفع گلوگاه‌های زیرساختی رشد و تأمین مالی ایفا

کرده است. با این حال، چنین موفقیت‌هایی همگی از یک الگوی واحد تبعیت نکرده و مشتمل بر طیفی از ترتیبات نهادی و سیاستی مختلف بوده‌اند (دولین و موگیلانسکی، ۲۰۱۱)^{۳۹}.

لی و مالربا^{۴۰} (۲۰۱۸) همترازی اقتصادی را به‌عنوان محدود کردن فاصله بین متأخرین و پیش‌تازان یا رهبران تعریف می‌کنند. آبراموویتز در بررسی فرضیه همترازی و مزایای عقب‌ماندگی، سه جنبه کلیدی را مطرح می‌کند: نخست، استقرار فناوریانه از سوی کشورهای پیرو که به معنای بهره‌گیری از سطح فناوری موجود در سرمایه کشور است. دوم، دیروارد شدن به بازار می‌تواند پتانسیل افزایش بهره‌وری سریع‌تر را به همراه داشته باشد؛ زیرا عقب‌ماندگی فرصتی برای نوسازی فناوری ایجاد می‌کند و پیروان معمولاً تمایل دارند سریع‌تر به همترازی دست یابند. سوم، با کاهش فاصله بین متأخرین و پیش‌تازان، پتانسیل رشد و افزایش بهره‌وری نیز کاهش می‌یابد. آبراموویتز تأکید می‌کند که کشورهای در حال همترازی می‌توانند از پیشرفت فناوری‌های وابسته به مقیاس و گسترش صادرات بهره‌برداری کنند (آبراموویتز، ۱۹۸۹)^{۴۱}. استراتژی‌های همترازی در مراحل مختلف توسعه متفاوت‌اند. در مراحل اولیه، تمرکز بر تقلید، یادگیری و ادغام در زنجیره ارزش جهانی ضروری است. با نزدیک شدن به مرز فناوری، کشورها نیازمند توسعه قابلیت‌های نوآوری و تحقیق و توسعه داخلی هستند.

- تحول ساختاری: تحول ساختاری به تغییر از فعالیت‌ها و بخش‌های کم‌بازده به سمت فعالیت‌ها و صنایع پربازده اشاره دارد و شامل تنوع‌بخشی به صنایع جدید و ارتقای صنعتی خاص بخش است. این فرایند نیازمند توسعه و گسترش ظرفیت تولیدی و انباشت قابلیت‌های مختلف است. صادرات به‌عنوان محور رشد اقتصادی و تحول ساختاری شناخته می‌شود و با صنعتی‌شدن و توسعه صادرات صنعتی همراه است (سیرلوال، ۲۰۱۳)^{۴۲}. از دیدگاه ساختارگرایی، صادرات به دلایل زیر نقشی راهبردی در رشد اقتصادی و تغییرات ساختاری دارد: نخست، صادرات به‌عنوان منبع یادگیری بین‌المللی عمل می‌کند و صادرکنندگان، به‌عنوان مجاری انتقال دانش، تأثیرات مثبتی بر تأمین‌کنندگان داخلی و شرکت‌های محلی دارند. دوم، صادرات به‌عنوان پاسخی پایدار به محدودیت‌های تراز پرداخت‌ها عمل می‌کند که می‌تواند مانع رشد اقتصادی و صنعتی‌شدن شود. سوم، صادرات می‌تواند بازارهایی برای تولید مازاد داخلی ایجاد کند و به تحریک اقتصاد محلی کمک نماید.

تحول ساختاری پیامدهای مهمی برای طراحی و اجرای خط‌مشی صنعتی در سه حوزه کلیدی دارد. نخست، این تحول اهمیت صنعتی‌سازی مبتنی بر صادرات را برای اقتصادهای کوچک و بزرگ تقویت می‌کند. دوم، رویکرد بخشی برای هدف‌گذاری بخش‌های صنعتی و فعالیت‌های اقتصادی ضروری است. سوم، حمایت از بخش‌های صنعتی نیازمند ابزارهای همسویی است که حرکت به سمت فعالیت‌های با بهره‌وری بالا را ترویج کنند. تطبیق انگیزه‌ها با عملکرد برای موفقیت سیاست‌های صنعتی بسیار مهم است.

- اقتصاد سیاسی سازنده: در اقتصاد سیاسی و خط‌مشی صنعتی، روابط قدرت و متغیرهای سیاسی، ماهیت و نتایج سیاست‌ها را شکل می‌دهند (هال، ۱۹۸۶)^{۴۳}. خط‌مشی صنعتی ساختار بازار و نیز ماهیت و جهت رشد بخش خصوصی

³⁹ Devlin & Moguillansky

⁴⁰ Lee & Malerba

⁴¹ Abramovitz

⁴² Thirlwall

⁴³ Hall

را شکل می‌دهد. سیاست و اقتصاد سیاسی خط‌مشی صنعتی، متغیری کلیدی است که طراحی، اجرا و نتایج آن را در هر دو سطح بخشی و ملی شکل می‌دهد. از این رو، درک محدودیت‌های سیاسی داخلی و خارجی برای موفقیت خط‌مشی صنعتی ضروری است. همه سیاست‌های اقتصادی بر اقتصاد سیاسی موجود تأثیر می‌گذارند و خط‌مشی‌گذاری صنعتی نیز به نوبه خود تحت تأثیر سیاست قرار می‌گیرد. یکی از جنبه‌های کلیدی تعامل سیاست و اقتصاد سیاسی با خط‌مشی صنعتی، نظم‌بخشیدن به بخش خصوصی است. ارائه رانت مولد یا مشوق‌هایی برای شکل دادن به رفتار بخش خصوصی و ارتقای یادگیری، برای موفقیت خط‌مشی صنعتی حیاتی است. این موضوع یکی از ابعاد مهم اقتصاد سیاسی محسوب می‌شود. مشوق‌ها، برای آنکه مولد باشند، باید با دقت طراحی و تنظیم شوند تا تأثیر مثبت داشته باشند. با این حال، توانایی دولت برای اعمال انواع خاصی از مشوق‌ها به محدودیت‌های سیاسی آن بستگی دارد.

خان و بلانکنبورگ^{۴۴} (۲۰۰۹) تأکید می‌کنند که «مدیریت رانت برای دستیابی به فناوری نه تنها توسط ظرفیت‌های دولتی محدود می‌شود، بلکه عمدتاً به دلیل محدودیت‌های سیاسی است که از اجرای استراتژی‌های خاص مدیریت رانت جلوگیری می‌کند. از منظر سیاست، رانت‌های بالقوه افزایش‌دهنده رشد می‌توانند در صورتی که ظرفیت‌های مدیریت رانت دولت تضعیف شده باشد، موجب کاهش رشد شوند». توانایی سیاسی تأثیر مستقیم و غیرمستقیم بر تخصیص «رانت‌های توسعه» دارد و این موضوع در بخش‌ها، مراحل مختلف توسعه و کشورهای گوناگون متفاوت است. قدرت نهادی، یعنی ظرفیت طراحی و اداره رانت‌ها، نیز یکی دیگر از ابعاد سیاسی است. از این رو، ملاحظات سیاسی و درک زمینه سیاسی هر بخش ضروری است.

بحث درباره خط‌مشی صنعتی در سه دهه اخیر نشان داده است که موفقیت خط‌مشی صنعتی به شدت به اقتصاد سیاسی کشور بستگی دارد (چانگ، ۲۰۱۱). بنابراین، یک خط‌مشی صنعتی موفق، همانند هر سیاست دیگری، نیازمند برخورداری از پشتوانه سیاسی مناسب است. ماهیت ایدئولوژی غالب درباره خط‌مشی صنعتی و رابطه میان دولت و طبقه سرمایه‌دار صنعتی نیز از ابعاد مهم اقتصاد سیاسی خط‌مشی صنعتی است.

– **مزیت نسبی**^{۴۵}: مزیت نسبی بیانگر تخصیص‌یابی در تولید کالاها و خدماتی است که کشور در آن‌ها کمترین هزینه فرصت، چه در قالب ثابت و چه پویا، را دارد. لین و مونگا نظریه مزیت نسبی نئوکلاسیک (هکشر – اوهلین – ساموئلسون)^{۴۶} را که بر اساس تفاوت در مواهب عوامل تولید مفهوم‌سازی شده است، می‌پذیرند؛ اما این تنها راه نظریه‌پردازی درباره مزیت نسبی نیست. از این گذشته، دیوید ریکاردو، ابداع‌کننده این مفهوم، مزیت نسبی را بر حسب تفاوت در ساعات کار مورد نیاز برای تولید یک کالا در کشورهای مختلف (بر اساس نظریه ارزش کار خود)، یعنی بر مبنای تفاوت‌های بین‌المللی در قابلیت‌های فناورانه، تبیین کرد. این صورت‌بندی جایگزین از مزیت نسبی، به نظریه‌ای بسیار متفاوت از تجارت و توسعه اقتصادی در مقایسه با نظریه‌های مبتنی بر فرمول‌بندی نئوکلاسیک منجر می‌شود.

⁴⁴ Khan and Blankenburg

⁴⁵ comparative advantage

⁴⁶ Heckscher– Ohlin– Samuelson(H- O- S)

در فرمول‌بندی نئوکلاسیک یا هکشر - اوهلین - ساموئلسون، آنچه کشورهای در حال توسعه را از کشورهای پیشرفته‌تر اقتصادی متمایز می‌کند، یعنی تفاوت در قابلیت‌های فناورانه آن‌ها، عملاً نادیده گرفته می‌شود؛ زیرا فرض بر این است که همه کشورها قادر به استفاده از بهترین فناوری‌ها هستند و تنها از نظر منابع در اختیار خود تفاوت دارند. در مقابل، اگر مزیت نسبی بر حسب تفاوت در قابلیت‌های فناورانه نظریه‌پردازی شود، تمرکز به فرایند انباشت قابلیت‌های فناورانه معطوف خواهد شد؛ موضوعی که اقتصاد نئوکلاسیک در تبیین آن سابقه چندان موفقی ندارد (استیگلitz و لین، ۲۰۱۳).

لین و مونگا با بنا نهادن نظریه خود بر مزیت نسبی (مبتنی بر منابع)، تأکید فراوانی می‌کنند که شکست خط‌مشی صنعتی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، اساساً ناشی از انتخاب «صنایع نادرست» با توجه به منابع موجود آن‌ها بوده است. این نکته حائز اهمیت است؛ زیرا در شرایطی که بسیاری از اقتصاددانان نقش عوامل غیراقتصادی را پذیرفته‌اند و شکست‌های اقتصادی را به‌سادگی به عواملی نظیر سیاست‌های نوپاتریمونیال (ارثی)، حقوق مالکیت ضعیف یا حتی فرهنگ نسبت می‌دهند، لین و مونگا ابتدا بر ضرورت بررسی عوامل اقتصادی تأکید می‌کنند. آنان با برجسته ساختن اهمیت مزیت نسبی، توجه ما را به این توضیح جلب می‌کنند که بسیاری از تلاش‌های خط‌مشی صنعتی ممکن است شکست خورده باشند؛ زیرا درصدد ترویج صنایعی بوده‌اند که به‌طور جدی با مزیت نسبی کشور همخوانی نداشته‌اند. این استدلال، نکته‌ای بسیار مهم و قابل تأمل است.

لین و مونگا نظریه مزیت نسبی را «گلوله نقره‌ای»^{۴۷} خط‌مشی صنعتی عنوان کرده‌اند (استیگلitz و لین، ۲۰۱۳: ۴۰). همه کشورها، هرچقدر هم که بر اساس استانداردهای بین‌المللی ناکارآمد باشند، باید در زمینه‌ای دارای مزیت نسبی باشند. داشتن مزیت نسبی در یک فعالیت به این معنا نیست که کشور در آن فعالیت از سایر کشورها بهتر است؛ بلکه صرفاً بدین معناست که از میان تمام فعالیت‌های ممکن، آن فعالیت برای کشور مناسب‌تر از سایر گزینه‌هاست. به عبارت دیگر، کشوری در فعالیتی دارای مزیت نسبی است که در آن کمترین ناکارآمدی را دارد؛ یا اگر در سطوح بالای سلسله‌مراتب اقتصادی بین‌المللی قرار داشته باشد، در آن بهترین عملکرد را ارائه می‌کند.

زیبایی این مفهوم در آن است که حتی اگر کشوری در تولید همه کالاها بیشترین یا کمترین کارایی را داشته باشد، باز هم از تجارت با سایر کشورها سود خواهد برد؛ زیرا تخصص یافتن در محصولاتی که در آن‌ها بهترین عملکرد را دارد (یا کمترین ضعف را نشان می‌دهد)، امکان حداکثرسازی تولید و از طریق تجارت بین‌المللی، حداکثرسازی مصرف را فراهم می‌کند. از این رو، هر خط‌مشی صنعتی که در جهت ارتقای صنایعی باشد که کشور در آن‌ها مزیت نسبی ندارد، زیان‌بار تلقی می‌شود. به گفته اقتصاددانان مطرح، آنچه اهمیت دارد ظرفیت تولید به شیوه‌ای رقابتی است (لازارینی و همکاران، ۲۰۱۵)^{۴۸}. این دیدگاه تمرکز بر محصولاتی را که کشور در آن‌ها دارای مزیت نسبی است توجیه می‌کند و تلاش برای خروج از این قاعده را عامل اصلی شکست خط‌مشی صنعتی می‌داند (لین و مونگا، ۲۰۱۳).

با بازگشت به بستر تاریخی و فکری دوران پس از جنگ جهانی دوم، می‌توان دریافت که چرا راهبردهای صنعتی شدن و نوسازی سریع که از سوی ساختارگرایان اولیه حمایت می‌شدند، با شکست مواجه شدند: آن‌ها مهم‌ترین عامل

⁴⁷ silver bullet

⁴⁸ Lazzarini & et al.

تعیین کننده عملکرد بلندمدت یک کشور، یعنی دوام بنگاه‌ها، را نادیده گرفتند. این نظریه پردازان به درستی بر تفاوت‌های ساختاری میان کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه و نیز ضرورت حل مسئله هماهنگی و عوامل خارجی در فرایند تغییرات ساختاری تأکید داشتند؛ اما استفاده از منابع دولتی و اشکال مختلف مداخله عمومی را برای ایجاد یا حمایت از شرکت‌هایی تجویز کردند که بدون توجه کافی به قابلیت اقتصادی آن‌ها انتخاب شده بودند.

از آنجا که کشورهای در حال توسعه از نظر نیروی کار و منابع طبیعی نسبتاً غنی، اما از نظر سرمایه فقیر بودند، صنایع پیشرفته سرمایه‌بر با ساختار منابع این کشورها همخوانی نداشتند و در نتیجه با مزیت نسبی آن‌ها سازگار نبودند. شرکت‌هایی که در چنین صنایعی ایجاد می‌شدند، توان رقابت با شرکت‌های مستقر در کشورهای توسعه یافته را نداشتند. بنابراین، در بازارهای رقابتی باز، بنگاه‌هایی پایدار محسوب نمی‌شدند و بدون یارانه یا حمایت دولتی قادر به ادامه فعالیت نبودند.

نظریه‌های نئوکلاسیک که از کشورهای توسعه یافته سرچشمه گرفته‌اند، عمدتاً در پی تبیین واقعیت‌های اقتصادی همان کشورها هستند. در این چارچوب، فرض می‌شود شرکت‌ها در آن اقتصادها پایدار و سودآورند؛ زیرا دولت‌ها در کشورهای پیشرفته معمولاً به کسب‌وکارها یارانه نمی‌دهند، مگر در برخی بخش‌های خاص مانند کشاورزی، دفاع یا صنایع فناوریانه بسیار جدید و پرریسک. در چنین شرایطی، منطقی است فرض شود که سرمایه‌گذاری‌های تجاری در سایر بخش‌ها تنها در صورتی تأمین مالی می‌شوند که از نظر اقتصادی قابل دوام باشند. افزون بر این، هنگامی که سرمایه‌گذاران خصوصی به اشتباه در صنایعی سرمایه‌گذاری می‌کنند که با مزیت نسبی کشور سازگار نیست، متحمل زیان شده و به سرعت از بازار حذف می‌شوند (استیگلیتز و لین، ۲۰۱۳: ۳۱-۳۳).

امیدبخش‌ترین رویکرد برای کشورهای در حال توسعه در طراحی خط‌مشی صنعتی موفق، بهره‌برداری از «مزیت تأخر»^{۴۹} از طریق ایجاد صنایعی است که به صورت پویا در کشورهای پیشرفته‌تر دارای ساختارهای مشابه در حال رشد هستند. بر اساس تجربه تاریخی، نخستین مرحله در اجرای موفق خط‌مشی صنعتی، شناسایی صنایع جدیدی است که کشور در آن‌ها دارای مزیت نسبی نهفته است و دومین مرحله، رفع محدودیت‌هایی است که مانع ظهور این صنایع می‌شوند و فراهم آوردن شرایطی است که این مزیت‌های نهفته را به مزیت‌های نسبی بالفعل تبدیل کند.

چانگ (۱۹۹۴) با استفاده از تجربه کشور زادگاه خود، جمهوری کره، استدلال می‌کند که خط‌مشی صنعتی صرفاً پیروی از مزیت‌های نسبی موجود نیست، بلکه فرایند خلق مزیت‌های نسبی جدید و ایجاد بخش‌ها و صنایع کاملاً نوین است. بر این اساس، خط‌مشی صنعتی باید به کشورها کمک کند تا مزیت‌های نسبی پویای خود را کشف و محقق سازند. در این دیدگاه، دولت باید نقش تسهیل‌کننده ایفا کند و به بنگاه‌ها در شناسایی و بهره‌برداری از مزیت‌های نسبی پنهان یاری رساند.

به‌طور خلاصه، لین و مونگا با تأکید بر نقش مهم نظریه مزیت نسبی در تدوین یک خط‌مشی صنعتی و تجاری پایدار، سهم مهمی در این حوزه داشته‌اند. با این حال، مزیت نسبی تنها بخشی از مسیر را نشان می‌دهد. می‌توان گفت مزیت نسبی کمتر شبیه «گلوله نقره‌ای» و بیشتر شبیه «قطب‌نما» است؛ ابزاری که برای تشخیص موقعیت کنونی ضروری است، اما به تنهایی مشخص نمی‌کند که مقصد کجاست و چگونه باید به آن رسید. برای دستیابی به رشد پویا، یک

⁴⁹ Latecomer Advantage

کشور در حال توسعه باید صنایع را متناسب با مزیت نسبی خود توسعه دهد و هم‌زمان از مزیت‌های بالقوه عقب‌ماندگی در فرایند ارتقای صنعتی بهره‌برداری کند.

-ارتقای صنعت نوزاد: ارتقای صنعت نوزاد به‌عنوان یک استراتژی برای توسعه اقتصادی در نظر گرفته می‌شود که بر اساس آن، دولت‌ها باید از صنایع نوپا در مراحل اولیه فعالیت خود حمایت کنند تا بتوانند با تولیدکنندگان برتر خارجی رقابت کنند. همیلتون تأکید می‌کند که در یک محیط تجارت آزاد، تولیدکنندگان در اقتصادهای عقب‌مانده به دلیل توانایی‌های تولیدی پایین‌تر نمی‌توانند به صنایع با ارزش افزوده بالاتر وارد شوند. هدف از حمایت از صنایع نوزاد، فراهم کردن زمان برای یادگیری و انباشت تجربه است تا آن‌ها بتوانند به سطوح بین‌المللی رقابت دست یابند (چانگ، ۲۰۰۷). هدف از حمایت از صنایع نوزاد، فراهم کردن زمان برای یادگیری و انباشت تجربه است که آن‌ها را قادر می‌سازد به سطوح بین‌المللی رقابت دست یابند (پسینتی، ۱۹۸۱)^{۵۰}.

همیلتون مجموعه‌ای از سیاست‌ها را به‌منظور ارتقای صنایع نوزاد پیشنهاد کرد. برخی از آن‌ها را می‌توان امروزه خط‌مشی صنعتی انتخابی نامید؛ مانند ارائه حمایت‌های تعرفه‌ای و یارانه‌ای برای صنایع راهبردی. سیاست‌های دیگر، مانند توسعه زیرساخت‌ها و ارتقای نظام ثبت اختراع (برای تشویق پیشرفت فناوری)، در زمره خط‌مشی‌های صنعتی عمومی قرار می‌گیرند. همیلتون همچنین از تحولات نهادی، به‌ویژه در نظام بانکی و بازار اوراق قرضه دولتی، حمایت کرد.

استدلال‌های اصلی مربوط به نظریه صنعت نوزاد را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

(الف) تولید به‌عنوان کلید خلق ثروت و ایجاد قدرت اقتصادی و نظامی. این تحلیل بر اهمیت تنوع اقتصادی، نوسازی و بازده اقتصادی استوار بود. همیلتون استدلال خود را بر اشتغال کامل و بهره‌وری نیروی کار، افزایش تقاضا و عرضه داخلی محصولات صنعتی و دسترسی به بازار داخلی امن بنا کرد.

(ب) این دیدگاه که کشورها باید به‌جای اقتصادهای بین‌المللی یا فرعی، نظام‌های تولید ملی را توسعه دهند و به‌جای تأکید صرف بر مبادله و تجارت، بر ظرفیت تولید تمرکز کنند.

(ج) اهمیت انتخاب بخش‌هایی با ارزش افزوده و شدت دانش بالاتر، جذب استعدادها و ایجاد انگیزه برای حمایت از بخش‌های منتخب.

(د) ضرورت حمایت از صنعت داخلی تا زمانی که بتواند در بازار داخلی و سپس در رقابت با اقتصادهای پیشرفته موفق عمل کند؛ برتری تولید داخلی بر واردات کالاهای صنعتی و صادرات کالاهای تولیدی به‌عنوان شاخص واقعی قدرت اقتصادی.

-اثرات پیوندی پویا و وابسته: کار پیشگام در زمینه اثرات پیوندی، به‌عنوان ابزار اصلی صنعتی شدن، توسط هیرشمن انجام شد. از منظر هیرشمن، پیوند ابزاری مفهومی است که به تشخیص این موضوع کمک می‌کند که چگونه یک فعالیت به فعالیت دیگری منجر می‌شود یا در انجام این کار ناکام می‌ماند. همچنین پیوندها توالی کم‌وبیش قانع‌کننده‌ای از تصمیمات سرمایه‌گذاری را نشان می‌دهند که در جریان صنعتی شدن و به‌طور کلی تر، توسعه اقتصادی رخ می‌دهد.

⁵⁰ Pasinetti

هیرشمن^{۵۱} (۲۰۱۳) بیان می‌کند که اثر پیوندی برای انتخاب و حمایت از بخش‌های اولویت‌دار اهمیت دارد؛ بخش‌هایی که احتمالاً قوی‌ترین یا ماندگارترین اثر را در تسریع تغییرات ساختاری خواهند داشت. بنابراین، برای کشورهای دیروارد، شناسایی صحیح اثرات پیوندی، جهت پیوندها، اشکال مختلف پیوند و پویایی تغییرات برای خط‌مشی صنعتی اهمیت زیادی دارد. از منظر اثرات پیوندی، تمرکز اصلی بر القای سرمایه‌گذاری برای توسعه و ترویج وابستگی‌ها و مکمل‌ها است.

- **یادگیری فناورانه:** یادگیری فناورانه نقش حیاتی در توسعه اقتصادی دارد و خط‌مشی صنعتی به دنبال شکل‌دهی به ساختار بخشی اقتصاد است. یادگیری فناورانه، فرایند نظام‌مند و پویای کسب، جذب، تطبیق و توسعه دانش فنی، مهارت‌ها و قابلیت‌های نوآورانه است که به‌منظور بهبود توانمندی‌های تولیدی، فنی و رقابتی بنگاه‌ها و اقتصاد ملی صورت می‌گیرد. این فرایند، به دلیل ماهیت کالای عمومی دانش و وجود شکست بازار در تولید و انتشار بهینه آن، غالباً نیازمند مداخله هدفمند سیاستی و نهادی است. گرینوالد و استیگلitz معتقدند که بازارها به‌خودی‌خود در تولید و انتشار دانش کارآمد نیستند و بخش‌هایی که یادگیری و تحقیق در آن‌ها اهمیت دارد، معمولاً با شکست‌های بازار مواجه‌اند. سیاست‌های نئوکلاسیک، با نادیده گرفتن درون‌زایی یادگیری، می‌توانند پیامدهای منفی برای توسعه بلندمدت داشته باشند (گرینوالد و استیگلitz، ۲۰۱۳)^{۵۲}.

سرعت یادگیری و نوآوری به‌عنوان عوامل تعیین‌کننده در افزایش استانداردهای زندگی شناخته می‌شوند و این سرعت تحت تأثیر سیاست‌های دولت و محیط اقتصادی و اجتماعی قرار دارد. تفاوت‌های گسترده میان کشورها و شرکت‌ها نشان می‌دهد که دانش به‌آسانی منتقل نمی‌شود و یکی از اهداف سیاست اقتصادی باید ایجاد ساختارهایی باشد که یادگیری و سرریزهای آن را افزایش دهد (گرینوالد و استیگلitz، ۲۰۱۳).

یادگیری در توسعه دیررس شامل دو بُعد است: یادگیری فناورانه در شرکت‌ها و یادگیری خط‌مشی توسط دولت‌ها (اوکوبای و اوهنو، ۲۰۱۹)^{۵۳}. دولت‌ها و شرکت‌ها از دیگر دولت‌ها و شرکت‌ها و همچنین، و شاید مهم‌تر از آن، از تجربه‌های خود می‌آموزند. تقلید (شبیه‌سازی) شامل یادگیری از دیگران در قالب کپی‌برداری، شبیه‌سازی، نوآوری تطبیقی یا نوآوری‌های رادیکال و جدید است. یادگیری مستلزم وجود یک نظام باز، تعاملات بین‌شرکتی، ارتباط با دانش خارجی، انگیزه و آمادگی برای یادگیری است؛ در حالی که عمق یادگیری به ظرفیت جذب بستگی دارد.

تغییر فناورانه فرایندی است که طی آن فناوری‌های جدید، به‌طور مداوم و از طریق پیشرفت‌ها و نوآوری‌های تدریجی، وارد فعالیت‌های اقتصادی می‌شوند. این فرایند معمولاً به اشکال مختلف بروز می‌کند و وابسته به مسیر است. روزنبرگ تأکید می‌کند که «رشد دانش فناورانه برای بهبود عملکرد اقتصادی اساسی است ... تغییرات فناورانه اغلب وابسته به مسیر هستند؛ به این معنا که شکل یا جهت آن‌ها به‌شدت تحت تأثیر توالی خاص رویدادهای پیشین قرار دارد که فناوری جدید از دل آن‌ها پدید آمده است» (روزنبرگ، ۱۹۹۴)^{۵۴}.

⁵¹ Hirschman

⁵² Greenwald and Stiglitz

⁵³ Oqubay & Ohno

⁵⁴ Rosenberg

به عقیده مشتاق خان^{۵۵} (۲۰۰۷؛ ۲۰۱۳؛ ۲۰۱۵)، چالش کلیدی کشورهای در حال توسعه، دستیابی به ظرفیت تولید رقابتی کالاهایی است که فناوری آن‌ها در بازارهای جهانی موجود است. این فرایند مستلزم یادگیری عمیق و برخورداری از توانایی‌هایی مانند مدیریت، مهارت نیروی کار و دسترسی به منابع با قیمت‌های رقابتی است. موفقیت در این زمینه نیازمند ایجاد نظام‌های باز و تعاملات بین‌شرکتی، توسعه ظرفیت جذب، سرمایه‌گذاری در آموزش و مهارت‌آموزی، تعامل خلاقانه دولت و بازار و طراحی مشوق‌های هوشمند برای یادگیری است. کشورها زمانی می‌توانند با پیشروان هم‌تراز شوند که توانایی جذب فناوری‌های پیشرفته و حرکت به سمت صنایع جدید را کسب کنند.

-تأمین مالی بلندمدت: تأمین مالی بلندمدت به‌عنوان یک راهبرد کلیدی برای ایجاد فرصت‌های شغلی، بهبود زیرساخت‌ها و افزایش قابلیت‌های رقابتی شناخته می‌شود. برای دستیابی به توسعه پایدار، سرمایه‌گذاری باید پیش از تولید رشد کند تا فشارهای تورمی کاهش یابد. در اقتصادهای نوظهور، سرمایه‌گذاری معمولاً به تراز پرداخت‌ها فشار وارد می‌کند؛ زیرا کالاهای سرمایه‌ای غالباً وارداتی هستند. به‌منظور کاهش این فشار، وجود الزامات محتوای محلی در کالاهای سرمایه‌ای مورد استفاده در سرمایه‌گذاری‌های عمومی اهمیت دارد (استیگلitz و لین، ۲۰۱۳).

از لحاظ تاریخی، بانک‌های توسعه به‌عنوان ابزارهای مهم ترویج توسعه اقتصادی در کشورهای مختلف، از جمله اقتصادهای سوسیالیستی و نوظهور، تأسیس شده‌اند. این بانک‌ها به تأمین مالی زیرساخت‌ها، حمایت از صنایع نوپا و ارائه خدمات مالی به خانوارهای کم‌درآمد کمک می‌کنند. آن‌ها معمولاً منبع اصلی اعتبار بلندمدت و خدمات مالی در بخش‌های راهبردی هستند (بانک جهانی، ۲۰۱۲؛ استیگلitz و لین، ۲۰۱۳).

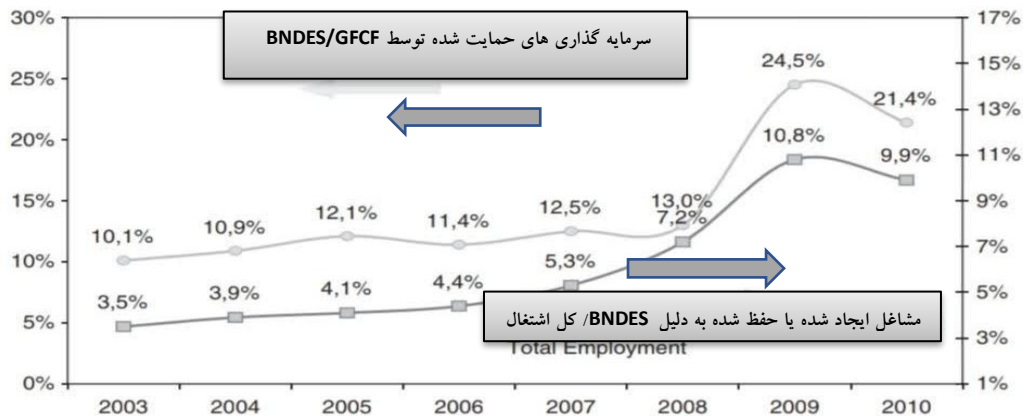
بانک‌های توسعه تنوع زیادی دارند و نمی‌توان آن‌ها را یک گروه همگن تلقی کرد. این بانک‌ها از نظر ساختار مالکیت، مأموریت‌های خط‌مشی، سازوکارهای تأمین مالی و مدل‌های وام‌دهی با یکدیگر تفاوت دارند. در دوره‌های نوسان بازارهای مالی، بانک‌های توسعه می‌توانند نقشی ضدچرخه‌ای ایفا کنند و در بحران‌های مالی، تأمین اعتبار بخش خصوصی را بر عهده گیرند. با توجه به نوسانات بازار، دولت‌ها باید به نوسازی بانک‌های توسعه ادامه دهند و ابزارهایی برای افزایش کارایی آن‌ها فراهم کنند. یکی از موفق‌ترین نمونه‌ها، بانک ملی توسعه اقتصادی و اجتماعی برزیل است که به‌عنوان الگویی در تأمین مالی و توسعه اقتصادی شناخته می‌شود (استیگلitz و لین، ۲۰۱۳).

بانک ملی توسعه اقتصادی و اجتماعی^{۵۶} برزیل، اصلی‌ترین تأمین‌کننده منابع مالی بلندمدت در این کشور است و دوسوم وام‌های بانکی با سررسید بیش از پنج سال را ارائه می‌دهد. این بانک یک شرکت دولتی صددرصدی با تأمین مالی نهادی است و از نظر دارایی‌ها و حقوق صاحبان سهام، در زمره بزرگ‌ترین بانک‌های توسعه‌ای جهان قرار دارد. نقاط قوت این بانک شامل تجربه انباشته در تأمین مالی بلندمدت، دسترسی به طیف گسترده‌ای از ابزارهای مالی و استحکام عملکرد مالی آن است. این بانک تحت کنترل دولت فدرال قرار دارد و در مواجهه با چالش‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی برزیل نقش مهمی ایفا کرده است. همچنین از طریق خطوط اعتباری و برنامه‌های مختلف، از پروژه‌های صنعتی و زیرساختی، تجاری‌سازی ماشین‌آلات، توسعه صادرات، شرکت‌های خرد و کوچک و تقویت بازار سرمایه حمایت می‌کند. دامنه گسترده محصولات این بانک به آن امکان می‌دهد رشد سرمایه‌گذاری‌ها را در اقتصاد

⁵⁵ Mushtaq Khan

⁵⁶ (BNDES)

برزیل دنبال کند و در دوره‌های کاهش تشکیل سرمایه ثابت ناخالص، به صورت ضدچرخه‌ای عمل نماید. به این ترتیب، بانک توسعه برزیل به بهبود نرخ سرمایه‌گذاری و ایجاد اشتغال قابل توجه کمک می‌کند (شکل ۱). (استیگلیتز و لین، ۲۰۱۳).



شکل ۱. سهم بانک توسعه برزیل در سرمایه گذاری و اشتغال، ۲۰۰۳-۲۰۱۰ (بر حسب درصد) (منبع: استیگلیتز و لین، ۲۰۱۳)

یکی از مهم ترین نتایج حاصل از جنبه نهادی منابع تأمین مالی بانک توسعه برزیل این است که این بانک قادر است در مواقعی که مؤسسات مالی خصوصی به شدت ریسک‌گریز هستند، به صورت ضدچرخه‌ای^{۵۷} عمل کند. شدت بحران مالی بین‌المللی که از نیمه دوم سال ۲۰۰۸ اقتصاد برزیل را تحت تأثیر قرار داد و آثار شدید آن تا سه ماهه نخست سال ۲۰۰۹ ادامه یافت، موجب شد دولت فدرال از انواع ابزارهای ضدچرخه‌ای با هدف احیای اعتبار استفاده کند. دو مورد از این اقدامات به طور خاص به عملیات بانک توسعه مربوط می‌شد که شامل ایجاد «برنامه نگهداری سرمایه‌گذاری»^{۵۸} در ژوئن ۲۰۰۹ و راه‌اندازی برنامه‌های فوق‌العاده برای حمایت از سرمایه در گردش شرکت‌ها بود. این دو رکن، که بیانگر تصمیم هم‌زمان برای رفع تنگنای اعتباری کوتاه‌مدت و پیگیری بازگشت سرمایه بودند، امکان عبور ایمن اقتصاد برزیل از بحران را فراهم کردند.

بانک توسعه برزیل، فراتر از اقدامات ضدچرخه‌ای خود، به عنوان یک بانک عمومی با هدف تأمین مالی بلندمدت، مأموریت حمایت از سرمایه‌گذاری‌هایی را بر عهده دارد که از اولویت‌های اقتصاد برزیل به شمار می‌روند. توسعه زیرساخت‌ها، توسعه تولیدی و پایداری اجتماعی و زیست‌محیطی (یا اقتصاد سبز) از جمله موضوعاتی هستند که در چند دهه گذشته در دستور کار این بانک قرار داشته‌اند.

بدیهی است که نمی‌توان تأثیر بانک توسعه برزیل بر اقتصاد این کشور، سهم اساسی آن در تأمین مالی بلندمدت و نقش ضدچرخه‌ای آن در دوره بحران مالی اخیر جهانی را انکار کرد. الگوپردازی از این مدل برای سایر کشورهای در حال توسعه مستلزم تأمین منابع مالی قابل توجه از سوی دولت است. بانک توسعه برزیل برای رفع ناکامی‌های بازار در تأمین مالی بلندمدت ایجاد شد. در کشورهای در حال توسعه، این بازارها معمولاً کم‌عمق و ناقص هستند و نمی‌توانند به طور کافی به نیازهای سرمایه‌گذاری پاسخ دهند. در اصل، بانک‌های توسعه دولتی می‌توانند به رفع این

⁵⁷ anti-cyclically

⁵⁸ Investment Maintenance Program (PSI)

شکست‌ها کمک کنند و در عین حال با «ماهیت چرخه‌ای بازارهای مالی که می‌توانند فرایندهای توسعه را مختل کنند» مقابله نمایند (استیگلیتز و لین، ۲۰۱۳).

بنابراین، در برخی کشورها و برخلاف تصور عمومی، شرکت‌های دولتی حتی زمانی که اقتصاد از شکست گسترده دولت رنج می‌برد، به جزایری از حکمرانی نسبتاً مطلوب تبدیل شده‌اند. نمونه بارز آن، بانک ملی توسعه برزیل است که طی دهه‌ها توانسته در برابر فشارهای سیاسی مقاومت کند و به دلیل نقش مؤثر خود در رشد شمار زیادی از صنایع، از اعتبار قابل توجهی برخوردار شود.

جدول ۳. خلاصه و نکات کلیدی مؤلفه‌های خط‌مشی صنعتی

مؤلفه	مفهوم و هدف اصلی	عناصر مهم اجرای مؤلفه	منبع یا دیدگاه نظری
همترازی	مفهوم: کاهش فاصله فناورانه و اقتصادی با کشورهای پیشرو هدف: دستیابی به رشد سریع‌تر از طریق بهره‌گیری از مزیت تأخر (یادگیری فناورانه و انباشت ظرفیت‌های مولد)	• سرمایه‌گذاری در تحقیق و توسعه • انتقال فناوری • آموزش نیروی انسانی • همکاری‌های بین‌المللی • تقویت توانمندی‌های فناورانه و نهادی	آبراموویتز (۱۹۸۹) - فرضیه همترازی لی و مالربا (۲۰۱۸) - تعریف عملیاتی همترازی
تحول ساختاری	مفهوم: تغییر تدریجی ساختار اقتصاد به سمت بخش‌های با ارزش افزوده بالاتر هدف: ایجاد اقتصاد متنوع و مقاوم از طریق ارتقای زنجیره ارزش	• ارتقای صنعتی (حرکت در زنجیره ارزش) • تنوع‌بخشی به ساختار اقتصادی (تنوع‌بخشی صادرات) • تمرکز بر بخش‌هایی با پتانسیل رشد بالا	سیروال (۲۰۱۳) - نقش صادرات در تحول ساختاری
اقتصاد سیاسی سازنده	مفهوم: مطالعه تعامل بین سیاست، نهادها و اقتصاد در طراحی و اجرای خط‌مشی (فراتر از صرفاً کارایی اقتصادی). هدف: ایجاد توازن بین منافع مختلف و تضمین اجرای مؤثر سیاست‌ها	• شفافیت در تخصیص منابع • اتکا به جامعه و ایجاد اجماع ملی • هماهنگی بین دولت و بخش خصوصی در منافع مشترک • نیازمندی به خطوط شفاف پاسخگویی	هال (۱۹۸۶) - روابط قدرت و سیاست‌گذاری خان و بلانکنبورگ (۲۰۰۹) - مدیریت رانت چانگ (۲۰۱۱) - ساختار نهادی
مزیت نسبی	مفهوم: تخصص‌یابی در تولید کالاها و خدماتی که کشور در آن کمترین هزینه فرصت را دارد هدف: بهره‌برداری از منابع و قابلیت‌های موجود برای حداکثرسازی رفاه و ارائه چارچوبی برای تصمیم‌گیری در مورد اینکه کدام صنایع باید توسعه یابند؛ چه در شکل ثابت و چه در شکل پویا.	• شناسایی صنایع دارای پتانسیل • توسعه زیربخش‌های تخصصی • سیاست‌های تجاری همسو • حمایت مشروط از صنایع منتخب	لین و مونگا (۲۰۱۱) - چارچوب رشد شناسایی و تسهیل

	• کشف و خلق مزیت‌های نسبی جدید از طریق سیاست‌گذاری هدفمند		
صنعت نوزاد	مفهوم: حمایت موقت از صنایع نوپا تا رسیدن به بلوغ و رقابت‌پذیری در سطح بین‌المللی هدف: ایجاد توانمندی تولیدی در بخش‌های استراتژیک جدید	• حمایت تعرفه‌ای موقت • یارانه‌های هدفمند • فراهم کردن زمان برای یادگیری و انباشت تجربه • حمایت تا رسیدن به سطوح رقابت‌پذیری جهانی	همیلتون، پستی (۱۹۸۱) - نظریه صنعت نوزاد چانگ (۲۰۰۷) - بازخوانی نظریه صنعت نوزاد
اثرات پیوندی	مفهوم: ایجاد ارتباطات بین‌بخشی برای تقویت شبکه تولیدی و ابزاری برای ارزیابی تأثیر یک فعالیت اقتصادی بر تحریک سرمایه‌گذاری‌ها و فعالیت‌های مکمل در اقتصاد. هدف: حداکثرسازی اثرات سرریز سرمایه‌گذاری در کل اقتصاد	• توسعه صنایع مکمل • تقویت پیوندهای رو به عقب و رو به جلو • تشکیل کانون‌های همکاری • توسعه زیرساخت‌های اشتراکی • شناسایی بخش‌های دارای قوی‌ترین اثر تسریع‌کننده توسعه	هیرشمن (۲۰۱۳) - نظریه اثرات پیوندی
یادگیری فناورانه	مفهوم: فرآیند کسب، جذب و توسعه دانش فنی و قابلیت‌های نوآوری که بازارها به‌تنهایی قادر به تولید کارآمد آن نیستند. هدف: ایجاد جامعه یادگیرنده برای کاهش شکاف دانش با کشورهای پیشرو	• ایجاد پارک‌های فناوری • حمایت از ثبت اختراع • برنامه‌های آموزشی مستمر • شبکه‌سازی علمی • حمایت از بخش‌های دارای ریسک شکست بالا در نوآوری	گرنوالد و استیگلتز (۲۰۱۳) - یادگیری به عنوان کالای عمومی روزنبرگ (۱۹۹۴) - وابستگی مسیر در تغییر فناورانه
تأمین مالی بلندمدت	مفهوم: ارائه منابع مالی پایدار برای پروژه‌های صنعتی و زیرساختی هدف: رفع شکست بازار در تأمین مالی پروژه‌های بلندمدت و پرریسک	• ایجاد بانک‌های توسعه • توسعه بازار سرمایه • صندوق‌های خطرپذیر • تضمین‌نامه‌های دولتی • اعطای وام‌های ترجیحی	استیگلتز و لین (۲۰۱۳) - نقش بانک‌های توسعه بانک جهانی (۲۰۱۲) - بررسی بانک‌های توسعه

تحلیل جدول فوق نشان‌دهنده چندین نکته کلیدی به‌هم‌پیوسته است. نخست، مؤلفه‌های هشت‌گانه، چارچوبی یکپارچه و به‌هم‌وابسته را تشکیل می‌دهند که در آن موفقیت هر مؤلفه، مشروط به توجه هم‌زمان به سایر مؤلفه‌هاست. برای مثال، یادگیری فناورانه بدون تأمین مالی بلندمدت محقق نمی‌شود و تحول ساختاری بدون توجه به اقتصاد

سیاسی به نتیجه مطلوب نمی‌رسد. دوم، این مؤلفه‌ها از تقدم و توالی منطقی برخوردارند؛ به این معنا که همترازی و مزیت نسبی، به عنوان پایه‌های اولیه، زمینه را برای اجرای مؤثر سایر مؤلفه‌ها، از جمله صنعت نوزاد و اثرات پیوندی، فراهم می‌کنند. سوم، نقش محوری نهادها و ظرفیت حکمرانی در تمامی مؤلفه‌ها مشهود است؛ به طوری که بدون نهادهای شفاف، پاسخ‌گو و توانمند، حتی بهترین خط‌مشی‌های صنعتی نیز محکوم به شکست خواهند بود. چهارم، رویکرد عمل‌گرا و پرهیز از ایدئولوژی‌های خشک، شرطی ضروری برای موفقیت در اجراست. در نهایت، این تحلیل بر ضرورت تعامل پویا میان دولت و بخش خصوصی تأکید دارد؛ به گونه‌ای که دولت به عنوان تسهیل‌گر و جهت‌دهنده، و بازار به عنوان موتور محرک رشد عمل کند.

نتیجه‌گیری

خط‌مشی صنعتی در سال‌های اخیر توجه فزاینده‌ای را از سوی سیاست‌گذاران و پژوهشگران به خود جلب کرده و اکنون به بخشی از مباحث اصلی اقتصاد تبدیل شده است (چانگ، ۲۰۰۳). خط‌مشی صنعتی به وضوح در خلأ شکل نمی‌گیرد، بلکه با سایر سیاست‌های اقتصادی و نیز با اقتصاد سیاسی کلان جامعه پیوندی تنگاتنگ دارد. سیاست‌هایی که بر تغییر ظرفیت تولیدی، توسعه صادرات، تقویت توانمندی‌های داخلی و توسعه قابلیت‌های فناورانه متمرکز هستند و نیز سیاست‌های مرتبط با توسعه سرمایه انسانی، نظام آموزشی، زیرساخت‌های فیزیکی و حفظ ثبات اقتصاد کلان، از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. خط‌مشی صنعتی، همانند سایر سیاست‌های اقتصادی، متأثر از تجربه است و یادگیری و انباشت تجربه، نقش تعیین‌کننده‌ای در موفقیت آن ایفا می‌کند.

بر مبنای یافته‌های پژوهش، هشت مؤلفه کلیدی خط‌مشی صنعتی شناسایی و تبیین شد. در فرایند طراحی خط‌مشی صنعتی، سیاست‌ها باید بر مبنای این مؤلفه‌ها تدوین شوند تا امکان دستیابی به نتایج مطلوب فراهم شود. به باور دنی رودریک، از مهم‌ترین اقتصاددانان حامی سیاست صنعتی، اتکا به جامعه، استفاده هم‌زمان از مشوق‌ها و محدودیت‌ها (هویج و چماق)، مسئولیت‌پذیری و به‌ویژه وجود خطوط شفاف پاسخ‌گویی، سه ویژگی نهادی کلیدی هستند که دولت‌ها باید در طراحی خط‌مشی صنعتی مورد توجه قرار دهند.

اتخاذ رویکردی عمل‌گرا (پراگماتیستی) به جای رویکردی جزم‌گرایانه، یکی از الزامات اساسی طراحی و اجرای سیاست‌های صنعتی است. رویکرد عمل‌گرا بر یادگیری از طریق تجربه، آزمایش و ارزیابی مستمر عملکرد تأکید دارد. در صورت فاصله گرفتن اقدامات از واقعیت‌های موجود، می‌توان ایده‌های جدید را آزمود و سیاست‌های ناکارآمد را کنار گذاشت. دستیابی به نتایج موفقیت‌آمیز مستلزم جایگزینی ابزارهای مؤثر به جای ابزارهای ناکارآمد است. یادگیری خط‌مشی، ریشه در یادگیری از طریق عمل و یادگیری از طریق آزمایش دارد و از رهگذر جست‌وجوی راه‌حل‌های جدید و بهره‌گیری از تجارب بین‌المللی تقویت می‌شود (اوکوبای و اوهنو، ۲۰۱۹). عمل‌گرایی، همراه با چشم‌اندازی بلندمدت، نقش قطب‌نما را ایفا می‌کند و در عین حال امکان بهره‌گیری از رویکرد آزمون‌وخطا را فراهم می‌سازد.

به‌طور خاص، تحول ساختاری نیازمند جهش فناورانه است؛ جهشی که از طریق یادگیری فناورانه و سیاست‌هایی نظیر حمایت موقت از صنایع نوزاد امکان‌پذیر می‌شود. همچنین، موفقیت سیاست‌ها مستلزم توجه به اقتصاد سیاسی برای مدیریت ذی‌نفعان و فراهم‌سازی تأمین مالی بلندمدت است. در نتیجه، موفقیت خط‌مشی صنعتی در گرو نگرش سیستمی و توجه هم‌زمان به تمامی مؤلفه‌های شناسایی شده است. این مؤلفه‌ها در تعامل پویا با یکدیگر قرار دارند و

اجرای مؤثر آن‌ها مستلزم ظرفیت نهادی، رویکرد عمل‌گرا و تعامل سازنده میان دولت، بخش خصوصی و دانشگاه است. در نهایت، خط‌مشی صنعتی باید انعطاف‌پذیر بوده و با شرایط خاص هر کشور همسو شود.

پیشنهادهای

خط‌مشی صنعتی موفق زمانی شکل می‌گیرد که:

- میان اهداف، ابزارها و نهادها هماهنگی کامل برقرار باشد. این امر پیش‌نیاز بنیادین موفقیت است. خط‌مشی صنعتی صرفاً با تعیین اهداف بلندپروازانه به موفقیت دست نمی‌یابد، بلکه «مثلث طلایی» اهداف، ابزارهای اجرایی و نهادهای مسئول باید با دقت و به‌صورت همسو طراحی شود. اگر ابزارها با اهداف همخوانی نداشته باشند یا نهادهای اجرایی از ظرفیت کافی برخوردار نباشند، حتی بهترین برنامه‌ها نیز با شکست مواجه خواهند شد.

- سیاست‌گذار رویکردی عمل‌گرا و یادگیرنده اتخاذ کند. سیاست‌گذار به‌جای پایبندی به یک ایدئولوژی اقتصادی خاص، باید رویکردی منعطف، عمل‌گرا و مبتنی بر آزمایش و یادگیری در پیش گیرد. این امر به معنای آزمودن راه‌حل‌های مختلف در مقیاس محدود، یادگیری از شکست‌ها و تکرار تجربه‌های موفق است. به‌جای اتکا به الگوهای ثابت، خط‌مشی صنعتی باید ماهیتی یادگیرنده داشته باشد؛ بدین معنا که نتایج هر برنامه به‌صورت مستمر ارزیابی و در صورت لزوم اصلاح شود.

- توان نهادی و همترازی فناورانه به‌صورت پویا توسعه یابد. همترازی با کشورهای پیشرو فرایندی پویا و مستمر است که نیازمند سرمایه‌گذاری مداوم در یادگیری فناورانه و تقویت هم‌زمان ظرفیت‌های نهادی است. این دو مؤلفه مکمل یکدیگرند؛ زیرا انتقال فناوری بدون وجود نهادهای توانمند برای جذب و بومی‌سازی آن، دستاورد پایداری نخواهد داشت. همچنین توسعه همکاری میان دولت، بخش خصوصی و دانشگاه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. تعامل مؤثر میان این سه بازیگر می‌تواند به نوآوری فناورانه و ارتقای مزیت‌های رقابتی منجر شود. دولت باید سازوکارهای حمایت از خوشه‌های صنعتی، پارک‌های فناوری و شبکه‌های همکاری دانشگاه - صنعت را تقویت کند.

- خط‌مشی صنعتی با رویکردی سبز و پایدار طراحی شود. خط‌مشی‌های صنعتی باید با اصول توسعه پایدار همسو باشند. در جهان امروز، خط‌مشی صنعتی بدون توجه به ملاحظات زیست‌محیطی و پایداری بلندمدت نمی‌تواند موفق باشد. صنعت سبز نه تنها یک ضرورت زیست‌محیطی، بلکه یک مزیت رقابتی و فرصتی مهم برای توسعه اقتصادی محسوب می‌شود.

Resources

- Abramovitz, M. (1986). Catching up, forging ahead, and falling behind. *The Journal of Economic History*, 46(2), 385–406. <https://doi.org/10.1017/S0022050700046209>
- Aiginger, K. (2007). Industrial policy: A dying breed or a re-emerging phoenix? *Journal of Industry, Competition and Trade*, 7(3–4), 297–323. <https://doi.org/10.1007/s10842-007-0025-7>
- Aiginger, K., & Sieber, S. (2006). The matrix approach to industrial policy. *International Review of Applied Economics*, 20(5), 573–601. <https://doi.org/10.1080/02692170601005507>
- Babb, S. (2013). The Washington Consensus as transnational policy paradigm: Its origins, trajectory and likely successor. *Review of International Political Economy*, 20(2), 268–297. <http://hdl.handle.net/2345/bc-ir:107499>
- Ban, C. (2013). Brazil's liberal neo-developmentalism: New paradigm or edited orthodoxy? *Review of International Political Economy*, 20(2), 298–331. <https://doi.org/10.1080/09692290.2012.660183>
- Ban, C., & Blyth, M. (2013). The BRICs and the Washington Consensus: An introduction. *Review of International Political Economy*, 20(2), 241–255. <https://doi.org/10.1080/09692290.2013.779374>
- Baptista, R., & Swann, P. (1998). Do firms in clusters innovate more? *Research Policy*, 27(5), 525–540. [https://doi.org/10.1016/S0048-7333\(98\)00065-1](https://doi.org/10.1016/S0048-7333(98)00065-1)
- Chang, H.-J. (1994). *The political economy of industrial policy*. London: Macmillan Press.
- Chang, H.-J. (2006). Industrial policy in East Asia: Lessons for Europe. *EIB Papers*, 11(2), 106–132. <https://hdl.handle.net/10419/44860>
- Chang, H.-J. (2011). Industrial policy: Can we go beyond an unproductive confrontation? In *Annual World Bank Conference on Development Economics 2010* (pp. 83–109). Washington, DC: World Bank. <https://www.rrojasdatabank.info/wbdevecon10-9.pdf>
- Chang, H.-J., & Andreoni, A. (2016). *Industrial policy in a changing world: Basic principles, neglected issues and new challenges*. Cambridge Journal of Economics 40 Years Conference, Cambridge, United Kingdom. https://cpes.org.uk/wp-content/uploads/2016/06/Chang_Andreoni_2016_Industrial-Policy.pdf
- Coutinho, L., Ferraz, J. C., Nassif, A., & Oliva, R. (2012). Industrial policy and economic transformation. In J. Santiso & J. Dayton-Johnson (Eds.), *The Oxford handbook of Latin American political economy* (pp. 100–132). Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/oxfordhb/9780199747504.001.0001>
- Devlin, R., & Moguillansky, G. (2011). *Breeding Latin American tigers: Operational principles for rehabilitating industrial policies*. Washington, DC: World Bank. <https://doi.org/10.1596/978-0-8213-8688-0>
- Ellison, G., Glaeser, E. L., & Kerr, W. R. (2010). What causes industry agglomeration? Evidence from coagglomeration patterns. *American Economic Review*, 100(3), 1195–1213. <https://doi.org/10.1257/aer.100.3.1195>
- Gallagher, K. P. (2016). *The China triangle: Latin America's China boom and the fate of the Washington Consensus*. New York, NY: Oxford University Press.
- Gore, C. (2000). The rise and fall of the Washington Consensus as a paradigm for developing countries. *World Development*, 28(5), 789–804. [https://doi.org/10.1016/S0305-750X\(99\)00160-6](https://doi.org/10.1016/S0305-750X(99)00160-6)
- Greenwald, B. C., & Stiglitz, J. E. (2013). Industrial policies, the creation of a learning society, and economic development. In J. E. Stiglitz & J. Y. Lin (Eds.), *The industrial policy revolution I: The role of government beyond ideology* (pp. 43–71). Palgrave Macmillan. https://doi.org/10.1057/9781137335173_4
- Hall, P. A. (1986). *Governing the economy: The politics of state intervention in Britain and France*. Oxford University Press.
- Hatta, T. (2017). *Competition policy vs. industrial policy as a growth strategy* (ERIA Discussion Paper No. ERIA-DP-2016-40). Economic Research Institute for ASEAN and East Asia. <https://www.eria.org/ERIA-DP-2016-40.pdf>
- Hirschman, A. O. (2013). Social conflicts as pillars of democratic market society. In *The Essential Hirschman* (pp. 345–362). Princeton University Press. <https://doi.org/10.23943/princeton/9780691159904.003.0016>
- Jiang, X. (1996). *The industrial policy of the period of economic transition*. Beijing: SDX Joint Publishing Company.
- Johnson, C. (1982). *MITI and the Japanese miracle: The growth of industrial policy, 1925–1975*. Stanford University Press.
- Khan, M. H. (2007). Governance, economic growth and development since the 1960s (UN/DESA Working Paper No. 54). United Nations. <https://www.un.org/esa/desa/papers>
- Khan, M. H. (2013). *The political settlement, growth and technical progress in Bangladesh* (DIIS Working Paper No. 2013:01). Danish Institute for International Studies. <https://hdl.handle.net/10419/122274>
- Khan, M. H. (2015). *Supporting inclusive growth: Effective policy design for developing medium technology sectors—Application to Vietnam*. United Nations Development Programme. <https://www.undp.org/vietnam/publications/supporting-inclusive-growth-effective-policy-design>
- Khan, M. H., & Blankenburg, S. (2009). The political economy of industrial policy in Asia and Latin America. In G. Dosi, M. Cimoli, & J. E. Stiglitz (Eds.), *Industrial policy and development: The political economy of*

- capabilities accumulation (pp. 336–377). Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780199235261.003.0013>
- Lauridsen, L. S. (2010). Strategic industrial policy and latecomer development: The what, the why and the how. *Forum for Development Studies*, 37(1), 7–32. <https://doi.org/10.1080/08039410903558244>
- Lazzarini, S. G., Jank, M. S., & Inoue, C. F. K. (2015). Commodities no Brasil: Maldição ou benção. In *O futuro da indústria no Brasil: Desindustrialização em debate* (pp. 201–225). Rio de Janeiro: Civilização Brasileira.
- Lee, K., & Malerba, F. (2018). Economic catch-up by latecomers as an evolutionary process. In R. Nelson (Ed.), *Modern evolutionary economics: An overview*. Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/9781108661928>
- Lin, J. Y. (2012). *New structural economics: A framework for rethinking development and policy*. Washington, DC: World Bank. <https://doi.org/10.1596/978-0-8213-8955-3>
- Lin, J. Y., & Chang, H.-J. (2009). Should industrial policy in developing countries conform to comparative advantage or defy it? *Development Policy Review*, 27(5), 483–502. <https://doi.org/10.1111/j.1467-7679.2009.00456.x>
- Lin, J. Y., & Monga, C. (2013). Comparative advantage: The silver bullet of industrial policy. In J. E. Stiglitz & J. Y. Lin (Eds.), *The industrial policy revolution I: The role of government beyond ideology* (pp. 19–37). Palgrave Macmillan. https://doi.org/10.1057/9781137335173_2
- Nübler, I., Salazar-Xirinachs, J. M., & Kozul-Wright, R. (2014). *Industrial policy, productive transformation and jobs: Theory, history and practice*. Geneva: International Labour Organization & UNCTAD.
- Ocampo, J. A. (2014). Latin American structuralism and production development strategies. In J. M. Salazar-Xirinachs, I. Nübler, & R. Kozul-Wright (Eds.), *Transforming economies: Making industrial policy work for growth, jobs and development* (pp. 41–63). International Labour Office.
- Oqubay, A., & Ohno, K. (Eds.). (2019). *How nations learn: Technological learning, industrial policy, and catch-up*. Oxford University Press.
- Pack, H., & Saggi, K. (2006). Is there a case for industrial policy? A critical survey. *World Bank Research Observer*, 21(2), 267–297. <https://doi.org/10.1093/wbro/lkl001>
- Pasinetti, L. L. (1981). *Structural change and economic growth: A theoretical essay on the dynamics of the wealth of nations*. Cambridge University Press.
- Peres, W., & Primi, A. (2009). *Theory and practice of industrial policy: Evidence from the Latin American experience* (Serie Desarrollo Productivo No. 187). ECLAC.
- Pinheiro, M., Ferreira, P., Pessoa, S., & Schymura, L. (2006). *Does Brazil need an industrial policy?* Fundação Getúlio Vargas.
- Porter, M. E. (2000). Location, competition, and economic development: Local clusters in a global economy. *Economic Development Quarterly*, 14(1), 15–34. <https://doi.org/10.1177/089124240001400105>
- Rosenberg, N. (1994). *Exploring the black box: Technology, economics and history*. Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511582554>
- Shapiro, H. (2007). *Industrial policy and growth* (UN/DESA Working Paper No. 53). United Nations.
- Stiglitz, J. E. (2017). Industrial policy, learning, and development. In J. Page & F. Tarp (Eds.), *The practice of industrial policy: Government–business coordination in Africa and East Asia* (pp. 23–39). Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780198796954.003.0002>
- Stiglitz, J. E., & Lin, J. Y. (Eds.). (2013). *The industrial policy revolution I: The role of government beyond ideology*. London: Palgrave Macmillan.
- The Economic and Social Commission for Asia and the Pacific (ESCAP). (2020). *Maximizing benefits of Mekong value chains for SMEs*. United Nations.
- Thirlwall, A. P. (2013). *Economic growth in an open developing economy: The role of structure and demand*. Edward Elgar Publishing.
- United Nations Economic Commission for Africa (UNECA). (2016). *Greening Africa's industrialization*. Economic Report on Africa 2016.
- Warwick, K. (2013). *Beyond industrial policy: Emerging issues and new trends* (OECD Science, Technology and Industry Policy Papers No. 2). OECD Publishing. <https://doi.org/10.1787/5k4869clw0xp-en>
- White, L. J. (2008). Antitrust policy and industrial policy: A view from the United States (NYU Law and Economics Research Paper No. 08-05). SSRN. <https://doi.org/10.2139/ssrn.1091244>
- Williamson, J. (1993). Democracy and the Washington Consensus. *World Development*, 21(8), 1329–1336. [https://doi.org/10.1016/0305-750X\(93\)90046-C](https://doi.org/10.1016/0305-750X(93)90046-C)
- World Bank. (2012). *Global survey of development banks* (Policy Research Working Paper No. 5969). World Bank. <https://doi.org/10.1596/1813-9450-5969>
- Wylde, C. (2012). *Latin America after neoliberalism: Developmental regimes in post-crisis states*. Palgrave Macmillan.
- Zeng, D. Z. (2011). *How do special economic zones and industrial clusters drive China's rapid development?* Washington, DC: World Bank.